

سیمای زن

در

فرهنگ و ادب آذربایجان

م. کریمی



کریمی. محمدرضا

سیمای زن در فرهنگ و ادب آذربایجان /

تألیف محمدرضا کریمی. - تهران: اندیشه نو، ۱۳۸۱.

ص ۸۵

ISBN: 964-6741-44-4

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

۱. زنان در ادبیات. ۲. زنان شاعر -

سرگذشت نامه. ۳. شاعران ترک - سرگذشت نامه.

الف عنوان.

۸۰۸/۸۰۳۵۲۰۴۲

PN۶۰۷۱/۹۵۴

م ۸۱-۳۴۷۵۴

کتابخانه ملی ایران

نام کتاب : سیمای زن در فرهنگ و ادب آذربایجان

نویسنده : محمدرضا کریمی

ناشر : اندیشه نو

نوبت چاپ : اول

تاریخ چاپ : ۱۳۸۲

تیراژ : ۲۰۰۰

حروفچین: زنجان ، سینا کامپیوتر ، تلفن ۳۰۹۲۴

ISBN: 964-6741-44-4

شابک ۹۶۴-۶۷۴۱-۴۴-۴

مرکز پخش : تهران ، میدان انقلاب ، اول خیابان کارگر شمالی ، پاساژ فیروز

، طبقه دوم انتشارات اندیشه نو تلفن : ۶۴۲۷۳۷۱

حق چاپ محفوظ است .

تقدیم به همدسرم:

رحیمه عباسی

نمونه زن آذربایجانی

فهرست

-
- پیشگفتار..... ۵
- سیمای زن در فرهنگ و ادب آذربایجان..... ۷
- سیمای زن در کتاب دده قورقود..... ۱۳
- سیمای زن در آثار نظامی گنجوی..... ۲۷
- سیمای زن در آثار خاقانی شروانی..... ۴۱
- زن در آثار مهستی گنجوی..... ۴۵
- سیمای زن در ادبیات حروفیه..... ۵۰
- سیمای زن در داستانهای کوراوغلو..... ۵۴
- سیمای زن در داستانهای آذربایجان..... ۶۶
- سیمای زن آذربایجان: خورشید بانو ناتوان..... ۷۴
- زن در آفرینش عاشیقهها..... ۸۰
- سیمای زن آذربایجان: زینب پاشا..... ۸۵
- انقلاب مشروطیت و زنان آذربایجان..... ۹۰
- شاعران زن آذربایجان..... ۹۳
- عاشیق پری..... ۹۴
- عاشیق صنم..... ۹۵
- عاشیق بستی..... ۹۶
- بانو آقا بیگیم..... ۹۶
- فاطمه خانیم آنی..... ۹۷
- خدیده سلطان خانیم..... ۹۸
- فاطمه خانیم کمینه..... ۹۸
- حیران خانم..... ۱۰۰
- و اما شاعرهای امروز آذربایجان..... ۱۰۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

پیشگفتار

تاریخ ما تاریخ مذکر است ، تاریخ مردان است . مورخان ما همت خود را وقف شرح حوادث سیاسی و یا شرح شیوه زندگانی شاهان و رجال کرده اند و زنان به عنوان نیمی از جمعیت کشورمان همواره در سایه قرار گرفته‌اند . زنان امروز ما وارث فرهنگ و اندیشه- های باز مانده از تاریخند و اجحافاتى که در طول تاریخ بر زنان رفته است یکباره از فرهنگ امروزی زدوده نخواهد شد و ما در این جا به تمامی زوایای زندگی زنان نمی‌پردازیم که وسعتی بسیار گسترده است . از سوی دیگر اعتقادات ، سنتها و خرافات حاکم بر جامعه ، مسائل مختلف ازدواج و عدم داشتن حق طلاق ، بیوه‌گی ، هُوو داشتن و هزاران بلای دیگر که دامنگیر زنان جامعه ماست در این کتاب جایی ندارد . از نظر تاریخی نیز وضعیت اسفبار مادران و خواهران ما در خانه ، حرمسرا و ... در این کتاب نمی‌گنجد که البته جای تحقیق و بررسی و نتیجه گیریها همچنان خالی است اما ما صرفاً به آن بخش از وضع و

حالت زنان می‌پردازیم که در شأن زنان است و به آن بخش از بالندگی ، شرافزائی و افتخار آفرینی زنان انگشت می‌گذاریم که در شأن مقام و منزلت زن است . آنچه هم اکنون در دست دارید حاصل تلاشی است که در دهه های پیش انجام گرفته و قبلا به صورت مقالات پیوسته‌ای در نشریه (امید زنجان) به چاپ رسیده است . بی‌تردید نکات ناگفته بسیاری در این مورد وجود دارد که امید است در چاپهای بعدی بر آن افزوده شود . نقد و نظر خوانندگان گرامی چراغ راه ما در کارهای آینده خواهد بود .

م . کریمی

سیمای زن در فرهنگ و ادب آذربایجان

ریشه‌های ظلم و ستمی که هنوز در جوامع بشری، از شرق تا غرب، بر زن روا می‌شود در روابط جامعه مبتنی بر استثمار نهفته است. ایدئولوژیهای بورژوازی، واژه برتری جنسی را برای توجیه نظام استثمار خود ابداع کرده‌اند تا بتوانند با تبعیض بین زن و مرد به استثمار مضاعف خود ادامه دهند. در نظام آنان، زن به عنوان «جنس دوم» ایفای نقش می‌کند. علم نیز در دست آنان وسیله است از جمله به کمک دو علم زیست‌شناسی و مردم‌شناسی از مرد دفاع می‌کنند و به جای آشکار کردن حقیقت، سعی در پنهان کردن آن دارند. به گفته این افسانه‌سازان، زنان به دلیل ساختمان بدنی و وظایف مادری، از نظر فیزیکی ضعیف‌تر از مردان هستند. این مسئله را چنان طرح می‌کنند که عجز زنان میراث دوران گذشته است که او را بی‌دفاع و وابسته به جنس برتر-مرد کرده است: به زبان دیگر: طبیعت و نظام آفرینش مسئول محکومیت همیشگی زن و حقیر شمردن اوست.

روشن است که مؤنث و مذکر از نظر فیزیکی با یکدیگر فرق دارند اما این ستم را پروردگار و طبیعت بر زن روا نداشته است؛ بلکه این ستم نتیجه نهادهای اجتماعی و قوانینی است که به دست مردان در جوامع پدرسالاری و طبقاتی ایجاد شده است و گرنه در اجتماعات اولیه بشری وجود نداشته است.

طبیعت و انسان را خدا آفرید و کار، آنرا می سازد و می پرورد. اساساً حیوانات برده طبیعت هستند اما انسانها این رابطه را معکوس کرده اند. انسان از طریق تلاش در طبیعت نفوذ کرده و کنترل آنرا در دست گرفته است. امروزه دانشمندان مردم‌شناسی از جمله شرود واشبورن (Scherood Washburn)، ویلیام هاوِلز (William Howells)، کنت وکلی (Kenneth Oakley)، گولدن چایلدا (Goldon Childe) به نظریه کار و تحول انسان حیوانی به انسان سازنده و متفکر پرداخته‌اند. به نظر این اندیشمندان به موازات تغییراتی که انسان در محیط زیست خود ایجاد کرده، در طبیعت داخلی خود نیز تغییراتی به وجود آورده است که از همه مهمتر، خوی اجتماعی انسان جایگزین واکنشهای حیوانی او گردیده است. انسان با فعالیتهای تولیدی شکل گرفته و تا جایی تکامل یافته است که دیگر بنده ساختمان فیزیکی و بیولوژیکی خود نیست بطوریکه مارشال سالینز (Marshall Sahlins) میگوید: «آزاد شدن اجتماع انسانی از کنترل مستقیم عوامل بیولوژیکی تحول عظیمی بود ... زندگی اجتماعی انسان توسط فرهنگ انسان، تعیین می شود نه از طریق ساختمان بیولوژیکی او». این نظریه نقطه شروعی است که افسانه

«ساختمان بدن زن تعیین کننده سرنوشت اوست» را به باد فراموشی می سپارد.

به شهادت تاریخ ، مردان در رقابت برای رسیدن به زنان با هم-جنسان خود می جنگند. این صرفاً یک غریزه جنگجویی است و جنس مذکر به خاطر غریزه اش تمایل به دسترسی به زن دارد. این خصالت جنگجویی باعث گردید که مردان تمایل کمتری به گردهمایی داشته باشند اما زنان به دلیل موهبت مادری با اولاد خود مجموعه‌ای را تشکیل می دهند و همواره رابطه مادر- فرزند را رشد می دهند و جامعه را می سازند. در دنیای حیوانات نیز می بینیم حیوان نر تنها به حفظ خویش می اندیشد و حیوان ماده به دلیل احساسات مادرانه باید به فکر حفاظت خود و بچه‌هایش نیز باشد. به همین خاطر حیوان ماده معمولاً باهوشتر ، زیرک تر و حیله گرتز از حیوان نر است.

شکارچیان معترفند که حیوان ماده‌ای که به همراه بچه‌هایش باشد محتاطتر و خطرناک تر است. نظریات اندیشمندانی چون رابرت آردری (Robert ARDREY) رابرت بریفالت (Robert Briefault) سر سالی ذوکرمن (Sirb Sally Zucherman) مؤید سخنان ماست.

در جمع بندی صاحب نظران «نظریه زهدان» نیز می بینیم آنان معتقدند: زنان در مبارزه برای بقاء به خاطر قدرت تولید مثل از امتیاز خاصی برخوردار هستند و لذا در مرحله گذار از میمون به انسان ، این ماده بود که رهبری را بر عهده گرفت و از طریق فعالیت کاری از شیوه زندگی طبیعی به شیوه زندگی انسانی تحول یافت. بشر از طریق زاد و ولد از دنیای حیوانی به اجتماع مادر سالاری انسانهای عهد باستان رسید اما اینک زن در دوره پدرسالاری ، به بهای از دست دادن

ارزشهای انسانی در زندگی فعال اجتماعی، صرفاً مجبور به انجام تعهدات مادری گردیده است.

مادر در طول تاریخ، وظیفه بزرگ حفظ جوامع را هر چند کوچک و خرد به عهده داشت اما بعدها همکاری بنام پدر برای مادر می یابیم و این همکاری زمانی آغاز شد که مردان از غرایز حیوانی آزاد شدند و رفته رفته صفات مشخصه انسانی را برگزیدند و این تحول مرد، صورت نمی گرفت مگر این که زن او را متحول کرده باشد.

زنان کاشف و مبدع کشاورزی بوده و توانسته اند به مرور زمان برخی از حیوانات را اهلی سازند و از نیروی آنها برای غذا، پوشاک و کار استفاده نمایند. ویل دوران قسمت اعظم پیشرفتهای اقتصادی در اجتماعات ابتدائی را به دست زنان می داند.

ریسندگی و بافندگی، دوخت و دوز، کوزه گری، سبذبافی، درودگری و خانه سازی از ابداعات زنان است. وی به صراحت می گوید: کانون خانوادگی را نیز زن بوجود آورده و بتدریج نام مرد را در فهرست حیوانات اهلی وارد کرده، به او ادب آموخته و هنر معاشرت و آداب اجتماعی را که بنیان معرفت النفسی و ملاط مدنیست به او تعلیم کرده است.

زن در جوامع ابتدائی با توجه به وضع خاص خود در کشت کشاورزی، رام کردن حیوانات، نگهداری از فرزندان و تشکیل نخستین جوامع اسلامی در مسائل مختلف زندگی برتریهایی به دست آورد. در دورانی که فراهم آوردن غذا به همان اندازه مصرف بود فرقی بین افراد خانواده وجود نداشته است اما وقتی پای کار و تلاش به میان می آید مادر قدم جلو می نهد و برای رعایت عدالت در بین افراد جامعه

کوچک خود که متشکل از والدین ، فرزندان ، خواهران و برادران بوده است مادر به عنوان رهبری کننده و توزیع کننده غذا بین آنها ایفای نقش می کند. هموست که وقتی مردان برای شکار بیرون رفته اند مسئول روشن نگهداشتن آتش ، پخت و پز ، جمع کننده نباتات و همیزم و میوه و خوراکی است و مردان مسئولیت شکار ، دفاع از حریم خانواده و کارهای زمخت و خشن را به عهده دارند. این دوره ، دوره مدرسالاری است.

دوره مدرسالاری زیاد طول نمی کشد زیرا مرد به خاطر قدرت جسمانی و دفاع از خانواده در برابر هجوم قبایل دیگر اهمیت پیدا می کند چون در این دوره دفاع و جنگ عهده شده است و ریاست دفاع را مردان برعهده می گیرند ، فلذا رهبری خانواده نیز به دست مرد می افتد. با گذشت زمان مسئله کوچ و اسکان ، هجوم و دفاع عمده تر شده ، رهبری پدر نیز عمده تر می گردید ، مرد بیشتر اهمیت یافت اما هنوز زن و مرد از حقوق برابر برخوردار بودند.

برافتادن مادرشاهی یا مدرسالاری ، شکست تاریخی جنس مؤنث بود. مرد فرمانروایی نه تنها قبيله ، بلکه خانه را به دست آورد و زن تنزل مقام یافت و برده شد. ارزش اجتماعی زن در گرو تعداد فرزندان ، به ویژه فرزندان ذکور بوده است و گاه مردان زنان متعدد را زیر سقف گرد می آوردند. اما یکتا همسری پیشرفت عظیم تاریخی بوده است که انسانها بدان دست یافته اند.

این روند تقسیم کار در میان همه ملل جهان کما بیش یکسان بوده است. آثار بدست آمده از نیاکان ما حکایت از این دارد که زنان از استقلال خوبی برخوردار بوده اند. زنان سومری حتی به مقام ملکی

می‌رسیده‌اند. در میان ترکان اورال-آلتایی، بسیاری از حاکمان و فرمانروایان زنان بوده‌اند. زنان همدوش مردان در کارزارها می‌جنگیده و از ایل و زمین خود دفاع می‌کرده‌اند. آثار مکشوفه از گذشتگان نشانگر این است که زن و مرد ترک دست در دست هم زندگی و حکومت را می‌چرخانیده‌اند.

آثار به دست آمده از سرمتها و سکاها نشان می‌دهد که زنان همچون مردان دارای حقوق برابر بوده و از احترام مساوی برخوردار بوده‌اند. آثار کشف شده از سه هزار سال پیش در سرزمینهای ترک-نشین که شامل زینت‌آلات، مجسمه‌های مختلف انسان و حیوانات به ویژه مجسمه‌های اسب و گوزن و ظروف سفالی دارای نقش و نگارهای برجسته، فرش و قالی، کمربند، گیره، سینه‌بند و غیره نشانگر این است که چه مردان و چه زنان لباسهای گشاد می‌پوشیده‌اند. شلوار از لباسهای اصلی مردان و زنان بوده است. مجسمه یا نقش و نگاری از پیکره زن بدست نیامده است که نشان ندهد لباس برای دلربایی و طنازی بوده باشد یا قسمتی از پیکره زن پوشیده نباشد.

آثار تمدن ۱۵۰۰ سال پیش از میلاد مشابه تمدن سومریها با فرهنگ و تمدن ماوراء قفقاز مرتبط می‌گردد و مرکز آن گنجه و قره-باغ بوده است آثار به دست آمده از قرن هفتم پیش از میلاد نشانگر اسکان سیتها در قفقاز و آسیای صغیر است. بسیاری از باستان شناسان قسمت عظیمی از مفرغهای مکشوفه در قفقاز را به سیتها و سومریها نسبت می‌دهند دانشمندان و باستان شناسان با تکیه بر این آثار به برابری حقوق زنان و مردان اشاره می‌کنند. همچنین در آثار چینی، به‌ویژه در اثر مورخ معروف چین، (سوماتسین) از وضع ظاهری زنان در

حکومت هیونگ نوها در قرون پیش از میلاد سخن رفته است. سوماتسین از شجاعت، پاکدامنی زنان سخن می‌راند، به جنگجویی آنان اشاره می‌کند و اظهار می‌کند که لباس زیبای آنان تمامی اندامشان را می‌پوشاند و از نظر اجتماعی بین پسر و دختر اختلافی نبود. دختران همچون پسران در میدان جنگ رشادت نشان می‌دادند، شمشیر می‌زدند و اسب می‌رانند و در رهبری و دفاع از ایل و قبیله دختران و پسران از هم قابل تشخیص نبودند. یکتا همسری اصل ثابتی است که در طول تاریخ در میان همه قبایل ترک جهان جلب توجه می‌کند. تنها بعد از ظهور اسلام است که تعدد زوجات را می‌توان در میان ترکان یافت.

سیمای زن در کتاب دده قورقود

افسانه بزرگ طبیعت همانا «حیات» است و حقیقت حیات در حالت غلیظی از ابهام فرو رفته است. از سوی دیگر بدیهی‌ترین شکل حیات

در وجود آدمی تجسم یافته است. حقیقت بدون حیات متصور نیست و بی حیات، حقیقی وجود ندارد و انسان راز نهائی این حقیقت و این حیات است. هدف هستی انسان است. اوست که حیات را معنی می-بخشد. او شعله ایست که بر کائنات نور می افشاند و ابدیت می آفریند. باغبان باغ حیات انسان است. اوست که این مشعل فروزان را در دست دارد و آن را جاودانه روشن نگه می دارد. او می سوزد و با سوختن خویش این مشعل را همیشه سوزان نگه می دارد. در سینه وسیع او شعله ای قد می کشد که خورشید همتای اوست و با سوختنش ابدیت نور می گیرد.

آنچه آمد در شروع کتاب «دده قورقود» آمده است که تماماً در تعریف وجود آدمی بویژه نیمه ارزشمندتر انسان یعنی زن است؛ بویژه مادر که خالق حیات است و انسانها همگی از مادر زاده شده اند. انسانها در دامن مادر بزرگ شده اند پس دایه انسانیت نیز هم اوست. اما سیمای دیگر زن نیز به عنوان همسر مرد مطرح است. در این جا زن به عنوان نیمه انسان و همطراز مرد- نه چیزی کمتر و نه بیشتر مطرح است. کتاب دده قورقود قدیمی ترین سند از فرهنگ ترکی در ایران است و سیمای زن در هر یک از ۱۲ داستان آن از هر حیث جالب و زیباست. در این کتاب در کنار قهرمانان مرد، زنان قهرمان وجود دارند. اصولاً سیمای زن در این کتاب ارزشمند و مثبت است و خالی از لطف نیست گاهی هر چند کوتاه به داستانها بیندازیم:

دومرول قهرمان یکی از ۱۲ داستان این کتاب است. او که مردی نیرومند است روزی شاهد ناله و زاری، شیون و فریاد کاروانی بود که در نزدیکی اوتراق او خیمه زده اند. دلیل این ناله و افغان را جویا می-

شود. می‌گویند عزرائیل به امر حق تعالی از آسمان فرود آمده و جان مرد جوانی را گرفته است، مادر پیر و همسر جوانش بدان دلیل می‌گریزند. دوهمرول از این خبر برمی‌آشوبد و سراغ عزرائیل را می‌گیرد. از حق تعالی می‌خواهد تا عزرائیل را بدو نشان دهد تا به جنگ او رفته و انسانها را از شر او برهاند تا جان زنان و مردان از گزند او در امان ماند. اما این سخن دوهمرول به درگاه ایزد متعال خوش نیامده و به عزرائیل امر کرد جان او را بگیرد و نفسش را ببرد. روزی دوهمرول شاد و خرم با دوستانش سرگرم شادی و سرور بود که عزرائیل سر می‌رسد. آمدن او را نه نگهبان فهمید و نه جارچی خبر داد. از هیبت عزرائیل رنگ از رخسار دوهمرول پرید و زبانش بند آمد. عزرائیل خود را معرفی می‌کند. دوهمرول خشمگین می‌شود و فریاد برمی‌آورد که تویی که جان جوانان و عروسان را می‌ستانی و عروسان و پیر زنان را به گریه می‌اندازی؟ پس این همه ناله و شیون از دست توست. بیا که مشتاق مبارزه با توام. تویی که چشمها را گریان، دلها را داغدار و سینه‌ها را سوزان می‌کنی. باید که قصاص پدران و مادران سپید گیسوی داغدار و چشمان گریان یتیمان و تازه عروسان را از تو بستانم. تویی که حسرت هزاران آرزو را به دلها می‌نهی. ترا در آسمانها می‌جستم در زمین به چنگم افتاده ای. سپس شمشیر می‌کشد و چون شاهینی حمله می‌آورد. عزرائیل به صورت کبوتر درآمده و از پنجره بیرون می‌پرد. دوهمرول خوشحال و سرخوش از این پیروزی که عزرائیل از ترس او چون پرنده - ای از سوراخ پریده است.

روزی دیگر دوهمرول سوار بر اسب در شکارگاه بود که ناگاه اسپش فرو می‌گلتد و بر زمین می‌افتد. در همین هنگام عزرائیل بر سینه‌اش

می‌نشیند تا جانش بگیرد. دؤمروول به عجز و لابه می‌افتد که چرا دزدانه جان می‌گیری؟ نمی‌دانم اگر خالق جانها خداست تو چرا جان می‌ستانی؟ و با خدا به راز و نیاز می‌پردازد که ای خدایی که نه در آسمانهای و نه در زمین، بلکه در قلب مؤمنان هستی! ای خالق جانها اگر جان می‌ستانی خود بستان و به عزرائیل وا مگذار! سخنان دؤمروول خدا را خوش آمد و به عزرائیل فرمان داد: به جای جان او جان یکی از عزیزانش را بگیر و او را رها کن. عزرائیل امر خدا را به دؤمروول ابلاغ کرد. دؤمروول عزرائیل را نزد پدر برد تا شاید پدر با دادن جان، فرزندش را نجات بخشد، پدرش از دادن مال و منال دریغ نورزید اما راضی به دادن جان نشد. پیش مادر رفتند مادر نیز رفتاری همچون پدر داشت و از دادن جان دریغ ورزید. دؤمروول گفت که کسی را ندارد و اجازه خواست تا از همسر و فرزندانش وداع کند. همسرش چون حکایت بشنید تحمل نتوانست کند و آماده شد که تا جان فدا سازد و همسر را از مخمصه برهاند اما دؤمروول نپذیرفت. نهایت تصمیم گرفتند هر دو باهم بمیرند. اما این تصمیم زن و مرد و نیروی لایزال عشق و محبت، اراده خداوندی را تغییر داد و خدای متعال به عزرائیل امر فرمود هر دو را ببخشد و جان دیگری را بگیرد.

راستی در این داستان - هر چند که با معیارهای افسانه و اسطوره قابل تبیین است نقش زن چه زیبا و دوست داشتنی است. در این داستان زن از پدر و مادر نیز نزدیکتر شمرده شده و صداقت و وفای او را نشان می‌دهد. هموست که در ناملایمات در کنار همسر خویش می‌ماند و او را یگه و تنها نمی‌گذارد. بر راستی که چنین سیمایی را در ادبیات جهان کمتر سراغ داریم.

در داستان دیگری از کتاب دده قورقود، قانتورالی قهرمان داستان در پی انتخاب همسر شایسته همه جا را زیر پا می‌نهد. او زنی می‌خواهد که قبل از او از خواب برخیزد. پیش از او بر دشمن حمله برد و پیش از او و بیش از او رشادت و دلآوری نشان دهد.



الحق سالجان دختری با این مشخصات است. او دختر سلطانی است که پدرش او را به کسی می‌دهد که سه حیوان وحشی را در میدان مبارزه به قتل برساند و قهرمانان زیادی در این راه سر به باد داده‌اند و جان باخته‌اند. قانتورالی وارد چنین مبارزه‌ای می‌شود و پیروزی‌گردد و سالجان را تصاحب می‌کند و در راه بازگشت قانتورالی به خوابی عمیق می‌رود.

در این اثنا سالجان لباس رزم می‌پوشد و نگهبان همسر می‌شود. چون دشمنان فرا می‌رسند قهرمانانه بر آنان حمله می‌آورد و رشادتها نشان می‌دهد چنانکه قانتورالی انگشت حیرت به دهان می‌ماند.

در این داستان نیز سیمای زن به عنوان همسر، جالب و زیباست چرا که او علاوه بر زیبایی و لطافت، شجاعت و دلاوری نیز دارد و در تمامی مشکلات زندگی شریک مرد خویش است. حتی در میدان جنگ و در رویارویی با دشمنان چیزی از مرد کم نمی‌آورد. او در عقل، متانت، دوراندیشی و انتخاب نیکی‌ها به‌خوبی و سرافرازی از امتحان بیرون می‌آید. علیه پلیدیها و زشتی‌ها مبارزه می‌کند. چنین سیمایی از زن در کتابهای ادبی جهان کمتر دیده شده است. ارزش چنین شخصیتی زمانی بیشتر می‌گردد که داستان برگرفته از فولکور یا ادبیات شفاهی مردم باشد و کتاب دده قورقود از چنین مشخصه‌ای برخوردار است.



زن خالق و مادر انسانها و به عنوان نیمی از حیات از احترام خاصی در میان ترکان برخوردار است. آنچه در داستان ها ، افسانه ها و ادبیات فولکلوریک مردم آذربایجان در شأن و شرف زن آمده است شاهد این مدعا است. کتاب ارزشمند دده قورقود بعنوان نخستین و قدیمی ترین اثر مدون آذربایجان- که تاریخ آفرینش آن به دوران آغازین پدرسالاری مربوط می شود. نشان می دهد که زن از نظر موقعیت اجتماعی ارزشی همانند مرد دارد. در این اثر ، زن سیمای برجسته ای دارد و کانون اصلی خانواده و قبیله را تشکیل می دهد و مرد به عنوان رئیس خانواده و قبیله همواره با مشورت و همیاری زن قادر به انجام وظیفه رهبری است. سیمای زن در تمامی داستانهای این اثر قابل تأمل و تفکر است.

در داستان «بوغاج» دیرسه خان صاحب فرزندی نیست او ضمن مشورت با همسرش برای بچه دار شدنش نذر و نیاز می کنند. آنان معتقدند که باید یتیمان را تیمار کرد ، گرسنگان را سیر ساخت ، برهنگان را پوشاند و ... تا خدا بچه ای بدانان ارزانی دارد. چنین می کنند و چنان نیز می شود. فرزندشان در ۱۵ سالگی رشادتها از خود نشان می دهد و به خاطر مبارزه اش با یک حیوان وحشی لقب «بوغاج» از دده قورقود می گیرد. اما حاسدان پیش پدرش سعایت می کنند که: بوغاج نسبت به مظلومان و فقیران ظلم می کند ، به مال دیگران دست درازی می کند ، چشم به ناموس دیگران دارد و ... دیرسه خان ناراحت از رفتار فرزند به مرگ وی راضی می شود. در نهایت در شکارگاه بر بوغاج زخم می رسانند.

اما مادر به محض اطلاع بر بالین فرزند زخم خورده‌اش در بیابان حاضر می‌شود از ملغمه شیر خود و گیاهان صحرائی مرهمی ساخته و زخم فرزندش را بهبود می‌بخشد و به دور از چشم پدر به تیمار او می‌پردازد. کافران بیکار ننشسته و می‌خواهند دیرسه‌خان را نیز از میان بردارند. لذا او را نیز دستگیر کرده و با خود می‌برند.

مادر بوغاج که او را دور از چشم پدر پرستاری کرده و بهبودش حاصل شده بود. فرزندش را ترغیب می‌کند تا پدرش را از دست دشمنان برهاند. بوغاج برای رهایی پدر به جنگ دشمن می‌رود و با غلبه بر آنان، پدر خویش را نجات می‌دهد.

در این داستان، مادر بوغاج در عین حال که مادری دلسوز، مهربان، عاقل، دلاور، و دوراندیش است همسری مهربان، صادق، وفادار و فداکار نیز است. او مانند پدر فریب سخن دیگران در حق فرزندش را نمی‌خورد بلکه به قلب مادرانه‌اش رجوع می‌کند و مرتکب اشتباهی نیز نمی‌شود. او برای همسرش دیرسه‌خان نیز مشاوری خوب است. در حل مشکلات یار و یاور شوی خویش است. او نمونه‌ای از همسر و زن وفادار و فداکار و مادری دلاور و مهربان است.

در داستان سالور قازان، قازان‌خان برای دور کردن تنبلی از تن و جان ایل خود مدتی همراه مردان ایل به شکار می‌روند. دشمنان که مترصد فرصت بودند بر دیار آنان حمله آورده، زنان و کنیزان را اسیر کرده با خود می‌برند و اموال و احشام را نیز به غنیمت می‌گیرند. دشمن سرخوش از این پیروزی بزم می‌آراید و مجلسی به پا می‌کند و می‌خواهد بوزلاخاتون شهبانوی ایل، ساقی مجلس باشد و برقصد. اما کنیزان همه خود را بوزلاخاتون معرفی می‌کنند و دشمن از شناخت

بورلاختون واقعی عاجز می ماند و به حیل‌های مختلف متوسل می شود. آخر سر تصمیم می گیرند امروز فرزند بورلاختون را شکنجه کنند و چون مادرش تحمل نخواهد کرد خود را عیان خواهد ساخت. اما امروز به خاطر حفظ ناموس همه زجرها و شکنجه‌ها را تحمل کرده، خم به ابرو نمی آورد. در این اثنا، خبر به قازان خان می رسد و او حمله آورده، دشمنان را از هم می پاشد و زنان را نجات می دهد.

در این داستان، بورلاختون در عین حالی که نمونه مادری دلسوز، مدبر و مهربان است سیمای خوبی از همسری وفادار، عاقل و فداکار است.

داستان دیگری که در آن به بررسی سیمای زن می پردازیم داستان «اوروز» فرزند قازان خان است. اوروز ۱۵ ساله شده و هنوز رشادتی و هنری از خود نشان نداده است که لایق نام باشد و دده قورقود به او لقبی دهد و لیاقت جانشینی پدر را داشته باشد. پدر تصمیم می گیرد مدتی او را به شکار برد تا اسب سواری و تیراندازی و هنرهای رزمی را بیاموزد. دشمن بر آنان حمله می آورد و هر چند که مجبور به عقب نشینی می شوند اوروز را دستگیر کرده و با خود می برند. پدر پیش خود چنین می اندیشد که فرزندش از میدان جنگ گریخته است و لذا لیاقت لقب و عنوان را ندارد. لذا به ایل خود برمی گردد اما بورلاختون همسر قازان خان سراغ فرزندش را می گیرد. پدر فرزندش را که فکر می کرد از میدان گریخته و به ایل خود پناه آورده است نمی یابد. به جستجو می پردازد و جسدش را در میان کشته شدگان نمی یابد. صفا می آراید و بر دشمن حمله می آورد و فرزند خود را اسیر می یابد. اما دشمنان او را نیز زخمی و اسیر می سازند. از سوی

دیگر بورلاختون بلافاصله لباس رزم می‌پوشد و سوار بر اسب شده به همراه چهل کنیز خود به دنبال فرزند و همسر بر دشمن حمله می‌آورد. از دیگر سو نیز قهرمانان ایل اوغوز از هر سو به دشمن حمله را شروع می‌کنند و بعد از غلبه بر دشمن، قازان‌خان و اوروز را نجات داده، پیروزمندانه به ایل خود برمی‌گردند. قازان‌خان به میمنت این پیروزی، جشن به پا می‌سازد و غلامان و کنیزان زیادی را آزاد می‌سازد.

در این داستان، قهرمان اصلی داستان بورلاختون است. بورلاختون از چهره‌های زیبای کتاب دده قورقود، نمونه خوبی از یک مادر مهربان و عاقل و همسری فداکار و رشید است. او در این داستان از شجاعت، مهربانی و فداکاری حماسه می‌سازد. او به خاطر فرزند و همسرش لباس رزم می‌پوشد و با کینه‌ای عمیق بر قلب دشمن حمله می‌آورد. سیمای زنان در این داستان بسیار خوب تصویر شده است. آنان همچون مردان برای دفاع از حریم ایل و دیار خویش دست از جان شسته، جان فدای ملت و کشور خود می‌سازند. آنان همانند مردان در اسب سواری ماهرند، در شمشیرزنی دلیر و بی‌باکند. در تیراندازی چابک و زرنگند. همچنانکه به فرزندان و همسران خویش عشق می‌ورزند علیه دشمن نیز نفرت دارند. سیمای خواهران اوروز نیز همچون دیگر زنان ایل، زن کارزارند و زن خانه و دشت. در حالیکه از نعمت زیبایی برخوردارند، رفتارشان کبک و آهو را بیاد می‌آورد. به گاه کارزار چون شیر و ببر می‌غرند.

گفتیم در کتاب دده قورقود زنان منزلتی ارجمند و ستایش آمیز و همپراز مردان دارند. زن بازیچه دست قدرتمندان یا ابزاری برای خدعه

و نیرنگ نیست بلکه زنان دده قورقود بانی و عامل مردان و بالا بردن شخصیت و پرورش شخصیت مردانند.

لیاقت و صداقت مردان ، جسارت و شهامتشان آنان را لایق زنان می‌نماید. مرد نالایق سزاوار نزدیکی و داشتن زن و همسر نیست. زن با تمام عواطف انسانی ، شهامت ، عزت اخلاقی و موقعیت برتر مادری جلوه می‌نماید.



اینک به بررسی سیمای ارزشمند زن در یکی از شیرین‌ترین داستانهای کتاب دده قورقود می‌پردازیم که در عین حال رد پای این داستان را در بسیاری از آثار کلاسیک ملتهای جهان می‌توان یافت. این داستان به نام «بامسی بیرک» معروف است. بیرک یکی از قهرمانان بی‌باک و بهادر بنام ایل اوغوز است. او را در طفولیت طبق عادت اوغوزان با دختر عمویش بانو چیچک نامزد می‌کنند. بیرک چون به سن جوانی می‌رسد چنان رشادتهایی در دفاع از میهن و ایل خود نشان

می‌دهد که همه ایل اوغوز از خرد و بزرگ با احترام بدو می‌نگرند و اسب خاکستری را از طرف ایل بدو هدیه می‌دهند؛ تا اینکه روزی در دشت با حریفی روبرو می‌گردد که کسی جز دختر عموی خود او نیست هر چند که همدیگر را نمی‌شناسند. بانو چیچک اجازه نمی‌دهد جوان وارد منطقه‌ای گردد که حفاظت آن را خود به عهده دارد. به مبارزه روی می‌آورند در اسب سواری به رقابت می‌پردازند. در تیراندازی هنرنامه‌ی می‌کنند و سرانجام کشتی می‌گیرند هر چند که در همه مسابقات بامسی بیرک پیروز می‌گردد اما بانو چیچک نیز رقیبی است که واهمه در دل بیرک می‌نشانند و چون نسبت به یکدیگر لیاقت دارند با هم نامزد می‌شوند اما برادر بانو چیچک اجازه نمی‌دهد خواهرش با هر جوان از راه رسیده‌ای ازدواج کند مگر اینکه از آزمون برادر نیز سربلند بیرون آید. بیرک لیاقت خود را در این آزمون نیز نشان می‌دهد و موافقت حاصل می‌گردد. اما دشمنان در شب عروسی حمله کرده و بیرک را دستگیر می‌کنند و بسیاری را به قتل می‌رسانند. ماهها گذشت و خبری از بیرک نیامد. تمامی ایل اوغوز سیاه پوشیدند و در سوگواری بیرک فرو رفتند. سالها گذشت بانو چیچک به دنبال بامسی بیرک همه جا را زیر پا نهاد و با دشمنان درگیر شد اما خبری از بیرک نیافت. ۱۶ سال بدین منوال گذشت. دیگر همه ناامید شدند. یالتاجوق را مأمور کردند تا آخرین کاوشها را از زنده یا مرده بودن بیرک انجام دهد و او به دروغ خبر مرگ بیرک را شایع می‌سازد. ایل بر این اساس تصمیم می‌گیرند و خانواده چیچک به ازدواج دخترشان با یالتاجوق رضایت می‌دهند.

اما از سوی دیگر خانوادهٔ بیرک نیز به کاوشهای خود ادامه می‌دهند تا اینکه روزی بازرگانان اوغوز در سرزمین کفار بیرک را در قلعه پارساربابیورد اسیر و در زنجیر می‌بایند. بازرگانان خبر ازدواج چیچک با یالتاجوق را به بیرک می‌رسانند. بیرک بعد از ۱۶ سال از زندان می‌گریزد و به ایل خود برمی‌گردد. او لباس اوزانها (عاشیقه‌ها) را می‌پوشد و بعد از پشت سر نهادن حوادثی چند به مجلس عروسی راه می‌یابد و بانو چیچک او را می‌شناسد و تمامی ایل و تبار به دورش گرد می‌آیند و یالتاجوق رسوا می‌شود. بعد از آن ایل اوغوز بر دشمن حمله کرده، دوستان بیرک را نیز از زندان نجات می‌دهند و جشن عروسی بیرک و چیچک را بر پا می‌سازند.

بانو چیچک چهره بسیار زیبایی از دختران ایل اوغوز است. او خود شوهر خود را انتخاب می‌کند و شوی انتخابی او بایستی از هر حیث: وفاداری به ایل و دیار، جوانمردی، بهادری، جسارت، و توانایی آزموده شده باشد. او خود اسب سواری چابک، تیراندازی ماهر و شمشیرزنی بی‌باک است. چون نامزدش اسیر می‌گردد خود سالها به عشق خود وفادار می‌ماند. او نمونه‌ای اسطوره‌ای از زنی وفادار، فداکار و بهادر است. تمامی زنان، دختران و خواهران تصویر شده در این داستان چهره‌های زیبا و دوست داشتنی دارند، گویی در میان آنان نیرنگ و فریب مفهومی ندارد.

در دیگر داستانهای کتاب دده قورقود- یگنگ، باس‌آت، ایمران، سَیگرگ، رهایی قازان، یورش اوغوز درونی، سیمای زن همانی است که در داستانهای قبلی آمده است و همان چهره‌ها با همان اعمال و کردار در این داستانها نیز تکرار شده است.

هر چند که دنیای قهرمانی دنیای مردهاست اما در کتاب دده قورقود، زنان نیز فراموش نشده‌اند. به طور کلی در تمامی داستانهای دده قورقود زنان با مردان دارای مقام و موقعیتی همپراز هستند. زنان به عنوان مادر مورد ستایش و حرمت فراوان قرار گرفته و به عنوان زن، مورد علاقه و احترام واقع می‌شوند. آنان اغلب مشاوران خوبی برای شوهرانشان هستند. دیرسه‌خان (در داستان یوغاج) و بگیل (در داستان ایمران) از ورطه های بحرانی بدان لحاظ سالم بیرون می‌آیند که نصایح مدبرانه زنان خود را به کار می‌بندند.

اکثر محققان کتاب دده قورقود معتقدند که این کتاب در اوایل ظهور اسلام در آذربایجان آفریده شده و در آن آفرینش دسته جمعی بر ابداع فردی تفوق دارند.

اجتماعی که داستانهای این کتاب بر بستر آن خلق شده است، نشانگر جامعه‌ای نیمه عشیرتی است و هر چند که نشانگر دوران پدرسالاری است اما زنان هنوز نقش عمده‌ای در روند تشکیل حوادث دارند. تعداد قهرمانان زن در این اثر کمتر از مردان نیست چرا که اسم بیست و چهار زن قهرمان در این کتاب آورده شده است که از میان آنان چیچک‌خاتون، سالجان‌خاتون، بورلاخاتون شخصاً در نبرد علیه دشمن درگیر شده و پیروز هم می‌شوند.

در این اثر تعدد زوجات وجود ندارد. یکی از شیوه های مرسوم در انتخاب همسر، هم‌آورد بودن دختر و پسر در فنون کشتی، اسب سواری، تیراندازی و شمشیرزنی است.

سیمای زن در آثار نظامی گنجوی

نظامی گنجوی شاعر و اندیشمند بزرگ آذربایجان جزو آن دسته از صاحب نظران نادری است که در پیشبرد افکار بدیعی بشری از موقعیت ویژه‌ای برخوردار است. اثر غنی وی با مضامین علمی و ادبی گسترده و همه جانبه قرن‌ها را در نور دیده و در طول سالیان دراز به ثبوت رسانیده است که نمونه‌هایی از هنر اعجاز‌گر جاودانه است.

آفرینش نظامی از دید مضمون داخلی، شخصیت‌پردازی، موضوع و اهداف اخلاقی-فکری یگانه تاز عرصه ادبی است. در آثار نظامی امیال طبیعی انسان- لحظات گوناگون از احساسات انسانی- شادی و غم دل با استادی ماهرانه‌ای قاطی و ممزوج می‌گردد. نتایج فلسفی و اخلاقی- ای که نظامی از دیدگاه روانشناسانه در فراز و نشیبها و هیجانات عالم معنوی می‌گیرد شگفت‌انگیز است ...

شخصیت نظامی را آذربایجان قرن ۱۲ شکل بخشید. شاعر در یک خانواده ساده آذربایجان چشم به جهان گشود و لی شهرتی عالمگیر

یافت. خلاقیت نظامی به خاطر شیوه بیان ، دایره احاطه و تأثیر ، زمان و مکان نمی‌شناسد. ایده‌آل‌های بشری که نظامی در تلفیق آنها تلاش می‌کند. بینشهای انسان دوستانه ، زندگی شرافتمندانه ، آرزوهای پاک و نجیبش ، امروز هم او را همچون معاصر معنوی ما ، زندگی و حیات می‌بخشد. نظامی با ترانه‌هایی از اصلاحات اجتماعی- معنوی ، روشنایی ، زیبایی و علویت امروز هم با ما همگام است.



شناخت هنرمند جدا از زمینه های اجتماعی-اقتصادی ، ایدئولوژی- فرهنگی ، بعنوان عاملی در جهت شکل‌گیری و تکامل وی امکان‌پذیر است. زیرا او زاینده و پرورش یافته محیطی است که در آن زندگی کرده و به خلاقیت پرداخته است و نظراتش برگرفته از مردمی است که با آنان زندگی کرده است و متأثر از فرهنگی است که در آن محیط بالیده است. لذا بررسی سیمای زن در آثار نظامی در حقیقت آشنایی با فرهنگ و شناخت و دید مردم آذربایجان نسبت به شخصیت و ارزش زن خواهد بود.

آذربایجان در دوران حیات نظامی ، دوران شکوفایی ادبیات و فرهنگ و در واقع دوران بیداری و رنسانس را می گذرانند و این دوران شخصیت‌های برجسته ادبی- فلسفی و سیاسی را تقدیم به عالم بشریت کرده است. از زمره این اندیشمندان می توان نظامی ، خاقانی ، فلکی شروانی ، ابوالعلاء معری ، عین القضاة همدانی ، شهاب‌الدین سهروردی ، مجیرالدین بیلقانی ، عزالدین شروانی ، مهستی گنجوی ، قوامی و سایرین را نشان داد که در مجموع در پرتو اندیشه‌های بدیعی- فلسفی این بزرگان ، آذربایجان توانسته است با هنر نمایندگان مترقی رنسانس غرب در قرنهای بعدی همصدا و همگام گردد.

ادبیات آذربایجان در اندک زمانی در میان ملل همجوار با ظهور شخصیت‌های بزرگی به ثمر نشست و رنسانس فرهنگی و خاورمیانه به وجود آمد. نظامی آثار پنجگانه خود را طبق سنتهای زمانه به زبان فارسی نگاشت. او دیدی وسیع و فرهنگی بالنده در ادبیات فارسی پی- انداخت و قهرمانانش را از چهار گوشه جهان انتخاب نمود. حوادثی که شاعر به تصویر می کشد گاه در مدائن ، زمانی در شبه جزیره عربستان ، زمانی در چین و هندوستان ، روزگاری در یونان و... اتفاق افتاده است. شاعر از اسکندر مقدونی ، از خسرو و بهرام ایرانی ، از لیلی و مجنون عرب سخن به میان می آورد و لیکن همیشه و همه جا روح آذربایجانی در کالبد قهرمانانش می دمدمد. شاعر جنگاور بزرگ مقدونیه را کشان- کشان به سرزمین خود می آورد و وادارش می کند در مقابل نوشابه- دختر آذربایجان سر تعظیم فرود آورد. شیرین- زیبا رخ آذربایجانی در بیداری معنوی شاه ایرانی مؤثر می افتد ، حتی لیلی و مجنون همچون ترکی است در لباس عرب، شاعر بزرگ وابستگی قلبی

خاصی نسبت به سرزمین مادری و مردم وطنش ابراز می‌کند و روح «ترکانه» در تمامی آثار جاودانه‌اش ترنم می‌گردد.

نظامی شناسان برجسته ایرانی تفاوت اساسی زبان خاقانی و نظامی را از زبان دیگر شاعران فارسی‌گوی انکار نمی‌کنند.

نظامی شاعری داستان‌پرداز است. او از عشق اسطوره می‌سازد و بیشترین ذوق و هنر خود را در جهت شناخت و اعتلای عشق به کار می‌گیرد. پنج گنج او سراسر مشعون از عشق و دلدادگی است: خسرو شیرین، لیلی و مجنون، هفت‌پیکر، مخزن‌الاسرار و اسکندرنامه سراسر پیرامون موضوع عشق و عاشقی است. مخزن‌الاسرار و هفت‌پیکر مملو از داستانهای کوچک و بزرگ عشقی است. از نظر او عشق یگانه‌اکسیری است که انسان را به مقام انسانیت می‌رساند و او را از پلشتی‌های حقیری چون حسد، حرص، تکبر، ریا، مال‌اندوزی و ... می‌رهاند و عشق حقیقی با گذشت از عشق مجازی ممکن خواهد گشت. انساندوستی، احترام به اشرف مخلوقات و در رأس آن مادر-زن و همسر آهنگ و مضمون منطقی شعر نظامی را تشکیل می‌دهد. انسان و سرنوشت او در مرکز خلاقیت نظامی قرار گرفته است. نقطه آغاز حرکت در هنر نظامی را باید از این زاویه نگریست. اثر بدیعی وی از این بُعد شایان توجه است. انساندوستی نظامی بشکل فشرده و تنگاتنگ با بینشهای آرمانخواهانه وی پیوند دارد. قلم این شاعر کبیر در افشای دردهای اجتماعی و تصویر چهره‌های انسانی، همانندی نخواهد داشت. او جامعه‌ای را به تصویر می‌کشد که در یک سو قدرتمندان، شاهان و حکمرانان در کاخهای مجلل از دسترنج پیرزنان و پیرمردان به عیش و عشرت مشغولند و در سوی دیگر انبوهی از

رعیت، به تعبیر نظامی، با آنکه تمامی نعمات دنیوی حاصل تلاش آنانست، گرسنه و برهنه زندگی می‌گذرانند. در چنین جامعه‌ای انسانیت مرده است:

مگر گوهر مردمی گشت خرد که در مردمان مردمیها بمرد
به چشم اندرون مردمک را کلاه هم از مُردن مردمی شد سیاه

قهرمان داستانهای شاعر گنجه شاهان و سلاطین است. آری او بیشتر آثار خود را به حاکمان تقدیم کرده است اما به چه نیتی؟ آثار تقدیمی او در حقیقت اتهام نامه‌هایی است که برای هدایت آنان به راه عدالت و نیکی تقدیم شده‌اند و جالب اینجاست که اگر حاکمان مرد همواره سیمایی ظالم و ستمگر دارند، سیمای زنان حاکم، دوست داشتنی و زیباست... در سالهای حکومت شیرین، باج از شهروندان و خراج از روستائیان دریافت نمی‌شد. چنان وفور نعمتی شده بود «که یک دانه غله صد بیشتر کرد». چنان دورانی رسیده بود که «باز با تیهو شده خویش» و «به یکجا آب خورده گرگ با میش». شاعر نتیجه می‌گرفت که:

نیت چو نیک باشد پادشا را گهر خیزد بجای گل گیا را

سرزمین کهنسال بردع که حاکمش زنی به نام نوشابه بود در سایه عدالت این زن حکمران به منطقه‌ای بسیار زیبا و آباد مبدل شده بود. ساکنین آنجا مفهوم اضطراب و غصه را نمی‌دانستند. «بغیر از شادی نتوان چیزی یافت». «اگر شیر مرغت بیاید در اوست». همه اینها در نتیجه عدل امکان‌پذیر است :

همانا که آن رستنی‌های چست نه از دانه، از دامن عدل رُست

بررسی نظرگاه‌های نظامی گنجوی در اتوبیای خیالی شاعر بسیار زیبا و دلپذیر است و سیمای زن در چنین جامعه‌ای شرف‌افزا و زیبا. در «اسکندر نامه»، اسکندر مقدونی در سیمای فیلسوف و جنگاوری تصویر می‌شود که در پی حیات جاودان یا برای برقراری جامعه ایده‌آل دنیا را زیر پا می‌نهد. او برای کشورگشایی خود دلیلی منطقی دارد. تلاش او برای برقراری حق و عدالت بر روی زمین است. او برای بسیاری از ملتها آزادی به ارمغان آورده و برای توسعه مادی و معنوی کشورهای تحت حاکمیت خویش امکاناتی به وجود آورده است.

اما همه اینها در مقایسه با زندگی مردم کشور سعادت کم‌ارج می‌نماید. زیرا در کشور سعادت، اساس جامعه را روابط صحیح انسانها تشکیل داده است و ساکنانش انسانهای ایده‌آلی هستند. در این جامعه که حاکمش زنی نوشابه نام است بر مسند نشسته و رفتارهای ناشایست از جمله: حسادت، خودبینی، طمعکاری و... جایی ندارد. اسکندر در برابر این زن عادل به زانو می‌نشیند و چون آرمان خود را در آذربایجان متجلی می‌بیند و جامعه آرمانی‌اش را مشاهده می‌کند در راه برگشت به موطن خود می‌میرد.

نظامی شاعر بزرگواری است که با آثارش آئینه‌ای در برابر دیدگان مردم عصرش می‌نهد و آنان را با همه خوبیها و بدیهایشان به تماشا می‌نشانند. هرچند که مضمون اصلی آثار نظامی تاریخی است اما حوادث هر کجا که افتاده باشد به سرزمین خویش منتقل کرده و حوادث تاریخی را با حوادث دوران خود پیوند می‌زند تا شاید افکار و

احساسات مردم را به سمتی که می‌خواهد سوق دهد. به همین خاطر می‌بینیم، لیلی عرب، سیمای یک دختر آذربایجان را دارد، شیرین به صورت دختر آذربایجانی مطرح می‌گردد و اسکندر گویی در حوادث دوران زندگی شاعر شرکت دارد. شاعر افسانه را با تاریخ پیوند می‌زند تا مایه عبرتی برای مردمان باشد. مضامین انتخابی شاعر در خصوص ستمگران، سلاطین، مطرح نمودن حقوق زحمتکشان و ارزش زنانی است که نیمه فعال جامعه را تشکیل داده‌اند اما به هیچ انگاشته شده‌اند.

مراجعت شاعر به شاهان بی‌پروا و مستقیم است بطوریکه گاهی فریاد بر می‌آورد:

از صحبت پادشه بپرهیز چون پنبه نرم و آتش تیز

نظامی استاد مسلم مثنویهای عاشقانه است. تمام چهره‌های «خمسه» به زن مربوط می‌گردد چه در داستانهایی که اساساً به این موضوع اختصاص یافته مانند خسرو، شیرین، لیلی و مجنون؛ و چه در داستانهای هفت‌پیکر و مخزن‌الاسرار که پرتره‌های فرعی هستند؛ اما در همه این آثار شخصیت انسانی، بویژه زن اندیشه‌های شاعر را به خود معطوف کرده است. در آفرینش این چهره‌ها، شاعر چنان مهارتی به خرج داده است که گویی خود با آنان نفس می‌کشد، با آنان در اضطراب است و با آنان به هیجان می‌آید. مجنون رنج‌دیده، این فدایی عشق از این زاویه دوست‌داشتنی است که لیلی را مایه سعادت، هدف و مقصد زندگی میدانند و شاعر حق را به او می‌دهد و با او همگام می‌گردد. نظامی برای نشان دادن حق و مظلومیت مجنون در دوران حاکمیت ظلمت، نادانی و جهالت، معیارهای اخلاقی پوسیده، آداب و

سنن کهنه را به باد انتقاد می‌گیرد و مجنون به تنهایی پرچم عصیان علیه کل جامعه و فرهنگ آن برمی‌دارد. مجنون خواستار لیلی است. البته نه از نظر فیزیکی و جسمانی، بلکه از حیث معنوی. اما آداب و رسوم پوسیده زمان، روح همه افراد جامعه را کور و شعورشان را زهرآگین کرده است و قربانی چنین جامعه‌ای کسی نیست جز لیلی. گویی لیلی هیچ گونه حق و حقوقی ندارد. از مطرح کردن او در جامعه ابا دارند اما مجنون هم که خولستار اوست ناچار سر به صحرا می‌گذارد و از جامعه رانده می‌شود. نظامی اسطوره‌ساز عشق است. عشق در آثار او قله تکامل روحی انسانهاست عشق دارای روحی بیدارگرانه است هر چند که احکام دینی حاکم نیز عشق را گناه شمارد.

مجنون درحالی که برای شفایش به زیارت آورده‌اند تا شاید دست از عشق بردارد؟! اما او چنین می‌خواند:

یارب به خدایی خدائیت وانگه به کمال پادشائیت
کز عشق به غایتی رسانم کو ماند اگر چه من نمانم
از چشمه عشق ده مرا نور وین سرمه مکن زچشم من

دور

گرچه ز شراب عشق مستم عاشقتر از این کنم که هستم
گویند که خو زعشق واکن لیلی طلبی زدل رها کن
یارب تو مرا به عشق لیلی هر روز بده زیاده میلی

عشق در آثار نظامی دارای مضمون اجتماعی- اخلاقی گسترده است و از اعتقادات فلسفی شاعر نیز سر بر می‌آورد و همان اکسیری است که به انسان زندگی جاودانه می‌بخشد. او را الهی گونه می‌سازد.

عشق هم نقش خالق را دارد و هم نقش مخلوق را. عشق مترادف انسانیت و انساندوستی است. مسلماً نظامی نخستین شاعر مشرق زمین است که سیمای مثبتی از زن آفرید. نظامی از این لحاظ - احترام به زن - از دنیای سنتی حاکم جدا گشته و به عنوان فرزند خلف خلق خویش مطرح می‌گردد. در آن دوران ، زن صرفاً بعنوان منبع درآمد و رفع غرایز مرد مطرح بود. ابتدا در خانه پدری و سپس در خانه شوهر ، کنیزی بی‌زبان بوده است. همیشه کنیزان و دختران را بعنوان هدیه و تحفه از شهری به شهری دیگر و از درباری به دربار دیگر می‌فرستادند. این وضع فاجعه بار نمی‌توانست شاعر انساندوست را به اندیشه و اندیشه و باعث نگردد که بیش از نیمی از خلایق خود را به این امر اختصاص ندهد. لیلی - زندگی این دختر قهرمان، دختری که قربانی آداب و رسوم کهنه شده است شکوفه معصوم بهاری در پیش دارند شاعر می - پرسد آیا شرایط محیطی لیلی‌ها را ناکام گذرانده است ؟ مجنون لااقل این جرأت را داشت که عشق پاک خود را بیان می کرد و بدین خاطر نامش از قیس به مجنون تبدیل شد اما لیلی قادر به چنین کاری هم نیست. حق آن را نداشت و مجبور بود عشق را در دلش مخفی نگه دارد. او دل خود را خورد و تکه تکه کرد و اشکهایش را روی لاله‌ها و نرگسها پاشید.

نظامی ابراز تأسف می‌کند که آداب و رسوم زمان ، زن - این مخلوق برتر را دلیل کرده است. نظامی کوشیده است با قدرت اعجازگر هنر بدیعی خویش بر اندیشه‌های مرتجعانه و محافظه کارانه معاصرانش تأثیر بگذارد. آخر چرا سرنوشت زن این چنین پر از تلخکامیهاست ؟ او به تاریخ پیش از اسلام و بینش نیاکان خود مراجعت می‌کند و زندگی

مادران خود را با زنان عصر خود رو در رو می‌گذارد. زندگی و عملکرد «نوشابه» را مطرح می‌سازد. این زن حاکم، حاکم بردع، وطن مادریش را به گلستانی تبدیل کرده است که اسکندر کبیر - در نقش فیلسوف و آرمانخواه در برابر طرز حکومت این دختر متین و باوقار به زانو درمی‌آید. نظامی نوشابه را تنها به تصویر نمی‌کشد بلکه در اطراف او هزاران زن قهرمان جمع شده‌اند که اداره دولت را در دست دارند. آری نظامی می‌خواهد زن را چنین ببیند، رشید و هنرور. اگر لازم باشد زن به جنگاوری بهادر تبدیل می‌شود و در صحنه‌های جنگ و در میدانهای رزم، همدوش مردان شجاعت و دلاوری خود را به نمایش می‌گذارد. الحق که روح ترکانه موجود در آثار نظامی زیباست. سیمای زن به شکلی بدیعی و زیبا طرح می‌شود. نظامی دیدگاه اسلاف خود را درباره زن به شعر می‌کشد و الحق پرتره های زن در خمسه، سیمای زنانی چون بورلاخاتون، بانوچیچک و سالجان را به یاد می‌آورد. گویی این زن با وفای دؤمرومل است که در راه همسر خویش مرگ را پذیرا شده و اینک به لیلی تبدیل شده است.

در هفت پیکر، قهرمان داستانی که بهرامشاه در گنبد سرخ می‌شنود آیا همان سالجان خواهر بانوچیچک و دختر سیلاویان نیست؟ نستندرجهان دختر ترکی است با صدایی به زیبایی موسیقی و رفتاری نجیبانه و ظریف، زیبارخی که خاقان چین به اسکندر پیشکش می‌کند یادتان است؟ فتنه، دختر ترک دیگر؛ ماریای دانا؟! آنگاه شیرین؛ این دختر آذری با چابک سواری و چوگان‌بازی و زیبایی افسونگرانه‌اش همراه با معنویت غنی چطور؟ خواننده آثار نظامی در برابر تمامیت شخصیت‌های قهرمان زن که شاعر بنای آن را

می‌ریزد در شگفت می‌ماند. قاطعیت ، نجابت و رشادت موجود در رفتار و حرکات زنان از جهات بارز و مشخص آنان است. نستندرجهان هنگام نبرد با دشمن ، نقش مؤثری در پیروزی اسکندر بازی می‌کند. فتنه با متانت خود بهرام را به حیرت وا می‌دارد. ماریا شاگرد ارسطو همواره او را به شگفت وا می‌دارد. آری زن قادر است شگفتی‌ها بیافریند. زن قدرت خلاقه شگرفی دارد. موجودیست قهرمان‌پرور و خلقتی است که احساسات ظریف و نجیب در دلها پرورش می‌دهد. بشر به این مخلوق مقدس بسیار مدیون است !

شاعر زن را انسانی شرف‌افزا ، دارای حقوقی یکسان با مردان می‌شناسد. در تصویر و توانمندیهای او از آرایهٔ بهترین نمونه‌های آثارش مضایقه نمی‌کند. آثار نظامی از لحاظ موفقیت در تصویر سیمای مثبت از زن ، موفقیت ادبیات مشرق‌زمین به شمار می‌آید او از این حیث قرن‌ها از شاعران غرب پیشتر است و ادبیات اروپا پنج قرن بعد به صدای شاعر ما پاسخ داده است.

فرهاد با عشق والای خویش بر احساسات قلب و روح شیرین فایق می‌آید. با آنکه شیرین دل به خسرو بسته است اما عشق ایده‌آل فرهاد با او هم‌آواز می‌گردد. شیرین و فرهاد دو شخصیت موازیند و این موازی بودن همچنان تا آخر داستان ثابت می‌ماند. اما عجیب است که شیرین از فرهاد دل می‌کند و به خسرو می‌پیوندد ! چرا؟ زیرا که شاعر می‌خواهد قدرت عشق را نشان دهد. زیرا که عشق شیرین ، خسرو را از منجلا ب فساد و خوشگذرانی رها می‌سازد و تا حد یک انسان آرمانی بالا می‌کشد. خسرو با این عشق روند تکامل معنوی خود را طی می‌کند

و به انسانی با خصوصیات اخلاقی، معنوی بهتر تبدیل می‌شود. فرهاد آفتاب عشق است. عشق فرهاد نهایت مطلوب در عشق است .

روشنایی آفتاب هر کسی را مجذوب می‌سازد ، اما جستجوی روشنایی در میان تاریکی هنر نظامی است. هنر همانا افشاندن نور در ظلمت است. نظامی اثر خویش را برای حل این آرمان بدیعی آفریده است. کشف نظامی در شعر همین است .

خسرو ، شاهی عیاش و خوشگذران است اما عشق شیرین از او شاهی می‌سازد که حق از دست رفته‌اش را باز می‌ستاند. و جالب اینجاست که شاعر چنین می‌نماید که هر بار خسرو در منجلاب عیاشی غرق می‌شود کشورش توسط دشمن مورد تهاجم قرار می‌گیرد و تنها عشق شیرین است که خسرو را سر عقل و شور می‌آورد و او را به زندگی شرافتمندانه برمی‌گرداند. بین دو داستان «لیلی- مجنون» و «خسرو- شیرین» تفاوت اساسی وجود دارد. لیلی و مجنون همدیگر را دوست دارند و لایق یکدیگرند. اگر هم به یکدیگر نمی‌رسند مقصر اجتماع و جامعه است که ظرفیتهای لازمه را ندارد. اما خسرو و شیرین متفاوت از همنند. شیرین و فرهاد بیشتر به همدیگر لایقند تا خسرو و شیرین. اما شاعر کاری می‌کند که شیرین بین خسرو و فرهاد ، اولی را برگزیند. او با این انتخابش کار بزرگی انجام می‌دهد. او با این عمل به ادبیات حماسی غنا می‌بخشد. دلیل این انتخاب را می‌توان در مناظره- های بین فرهاد و خسرو ، خسرو و شیرین که در ادبیات جهان جای مهمی را بخود اختصاص داده است دریافت. این مناظره‌ها هر چند کوتاهند اما دنیای وسیع ، عمیق و شاعرانه‌ای را پیش روی خواننده می‌گشایند.

نظامی، خداپرستی را از طریق انساندوستی ممکن می‌داند و معتقد است بدون عشق مجازی (عشق زمینی) نمی‌توان به عشق حقیقی دست یافت. و این تفکر از روح انساندوستی شاعر مایه می‌گیرد. در این میان زن را مایه مباحثات و مظهر انسانیت می‌شمارد. در تمام داستانهای کوچک و بزرگ خمسه، نقش انسان سازی بر عهده زنان قرار دارد. لیلی همچون مجنون از متانت، وقار، گذشت و انسانیت والا برخوردار است. عشق شیرین باعث تکامل شخصیتی خسرو می‌گردد. زنان هفت پیکر در روند تکاملی قهرمانان نقش اصلی را ایفا می‌کنند. نظامی زن را مادر انسانهای بزرگ می‌شمارد و راهنمای بشریت: هزار آفرین بر زن خوب رأی که ما را به مردی شود رهنمای

نظامی ارزش والایی به زنان قائل است. چه بسا زنانی که از مردان مردترند و در برخورد با مشکلات خود را نمی‌بازند؟
بسا زن نام، کانجا مرد یابی بسا مردی که رویش زرد یابی

شاعر عصمت و پاکی، زیبایی و رشادت را برترین هنر زن می‌شمارد و شخصیت مردان را در گرو زن می‌شمارد چرا که مردان بزرگ تاریخ در دامن زنان و مادران بزرگ پرورش یافته‌اند؟
عصمت زن جمال شوی بود شب چو مه یافت مه روی بود.
نظامی در زندگی شخصی نیز به زن خویش ارزش فراوان قائل بود. توجه کنیم که همسر وی کنیزی بود که حاکم شهر دربند به وی هدیه داده بود.

سبک روی چون بت قبح‌چاق من بود

گمان افتاد خود کافاق من بود

همایون پیکری نغز و خردمند

فرستاده به من دارای دریند

پرندهش درع و از درع آهنین تر

قباش از پیرهن تنگ آستین تر

سران را گوش برمالش نهاده

مرا در همسری بالش نهاده

چو ترکان گشته سوی کوچ محتاج

به ترکی داده رختم را به تاراج

اگر شد ترکم از خرگه نهانی

خدایا ترک زادم را تو دانی

آری شاعر همسرش آفاق را که دارای دریند به وی فرستاده بود نه

به عنوان کنیز بلکه به عنوان خاتون پذیرفت و دلش را بدو سپرد و زود

هم از دست داد.

سیمای زن در آثار خاقانی شروانی

وقت آن رسیده است که سیمای زن را در آثار شاعر سترگ آذربایجان افضل‌الدین خاقانی به نظاره بنشینیم. خاقانی به سال ۵۰۴ هجری در خانواده‌ای پا به جهان نهاد که پدرش درودگری تنگدست به نام علی بود و مادرش رابعه زن مسیحی که دین اسلام را پذیرفته بود. اما تربیت او را عمویش بر عهده گرفت که طبیبی حاذق و عالمی مشهور بود. خاقانی در عنقوان جوانی توسط ابوالعلا گنجوی ملک-الشعرا دربار شروانشاهان شکار شد و به دربار رفت و در اندک مدتی با سرودن قصایدی باب طبع درباریان شهرتی کسب کرد اما اهمیت جهانی اشعارش پس از روی گردانی از دربار و محیط آن، انتقاد از حق-کشیهای زمان و نارسائی‌های جامعه حاصل آمد. خاقانی به سادگی نتوانست از دربار بگریزد لذا بارها اسیر شد و مدت‌ها در گوشه زندانها ماند و در نهایت در تبریز دیده از جهان فرو بست.

خاقانی از برجسته‌ترین نمایندگان شعر آذربایجان است که در قرن ششم با شاعران بزرگی چون نظامی گنجوی، مهستی گنجوی، فلکی شروانی، ابوالعلا گنجوی و ... توانست مهر ترکان پارسی گوی را در تاریخ ادبیات فارسی حک نماید و اسلوب زبانی آذربایجان را در ادبیات فارسی بنیان گذارد.

خاقانی شاعری انساندوست است. او زیبایی انسان را ستوده و انسان را همانند اشرف مخلوقات ترنم نموده و یگانه موجود لایق پرستش شمرده است. او تمامی زیبایی‌های طبیعت را در خدمت انسان دانسته و معتقد است بدون انسان، زیبایی وجود ندارد و زیبایی انسان بر همه زیباییهای طبیعت برتری دارد:

ز بلبل گل پرست خوش سازتری

وز قمری نغز گوی طنّازتری

در حسن ز طلاووس سرافرازتری

کبکی و ز درّاج خوش آوازتری

هر چند که خاقانی در سرودن قصاید فلسفی شهرت یافته است اما بینشهای پاک انسانی و ترنم احساسات لطیف در آثار خاقانی جای مهمی دارد. او شاعریست انسانگرا که به عقل و لیاقت و قدرت انسان ایمان داشته است. او که در جوانی شعر را با سرایش اشعار غنایی و در موضوع عشق و محبت آغاز نمود تا آخر عمر از سرودن این نوع شعر دست نکشید.

موضوع مادر در آثار خاقانی جای ویژه‌ای دارد. او در اثر «تحفه العراقین» فاجعه مادر خود را بازگو می‌کند و توضیح می‌دهد که مادرش بانوی معززی بوده؛ اسیر گردیده و چون برده‌ای فروخته شده، از وطن، والدین و بستگانش دور افتاده و حتی دین خود را تغییر داده است. خاقانی چنان با احترام از مادرش یاد می‌کند که بی‌اختیار، خواننده، سیمای کلیه مادران فداکار را در چهره او می‌بیند.

او خود را یادگار زنی می‌داند که چادرش به سان سپر بود. مادری خیرخواه که شاعر نه تنها در دورهٔ طفولیت بلکه در بزرگسالی نیز وقتی با مشکلاتی روبرو می‌گردد به او پناه می‌برد، وقتی طعنۀ دشمنان جانش را به لب می‌رساند مادرش تسلی بخش مهربانی است:

کدبانوی خاندان حکمت مستورهٔ دودمان عصمت
 کدبانو بوده و چون زلیخا برده شده باز یوسف آسا
 صافی دل و صوفی اجتهادست مؤمن دل و مؤمن اعتقادست
 کرد از پی مریم دل من دل موم سپید و لفظ روغن
 با طعنه جوقیان جیفه بازوم قوی بدان ضعیفه
 آه از دعوات او نبودى کارم ز فلک چگونه بودى
 شروان قرّز است از آب دستش من همچو اویس پای بستش

شاعر با توصیف زحمات مادر با عشقی وافر، همه را توصیه می‌کند که:

با این همه هم نگاه می‌دار حق دل مهربان مادر
 می‌ساز که آن زمان درآید کار نه سر زمان مادر

شاعر به آزار و ایذاء مادرش توسط پدرش اعتراض نموده و از رفتار خشن پدر در خانه ابراز نارضایتی کرده است:

منبر گرفته مادر مسکینم از دست آن مناره خونخوارش

به طور کلی معرفی مادر به عنوان موجودی مقدّس، تجلیل و تکریم مادر در جملهٔ «آنا حقّی، تانری حقّی» که بارها در داستانهای

آذربایجان ، بویژه در کتاب دده قورقود تکرار شده است هماهنگی دارد. تصادفی نیست که ضرب المثل ترکی «شیر نر و ماده ندارد» برای اولین بار توسط خاقانی وارد شعر فارسی شده است.



زن در آثار مهستی گنجوی

نام آذربایجان با نام مردان و زنان بزرگی عجین گشته است که هر یک از مفاخر ملی و میهنی به شمار می‌آیند. جایگاه زن را در فرهنگ یک ملت خود زنان محک می‌زنند. برآستی که بسیاریند شیر زنانی که در میادین رزم، دوشا دوش همسران، پدران و برادران خویش از مقدسات ملی و میهنی دفاع کرده؛ در ساحه فرهنگ و مدنیت با اندیشه‌های والای خویش در خدمت اعتلای معنوی مردم خویش کوشیده‌اند؛ در ساحه هنر و ادب با سر انگشت توانای خویش چه هنرها که نیافریده و به بیان معانی والای انسانی نیازیده‌اند! از جمله این زنان بزرگوار که در دامن آذربایجان پرورش یافته‌اند می‌توان مهستی گنجوی را نام برد. این دختر آذربایجانی بیش از هشتصد سال است که با آفریده‌های ادبی خویش و با وقار و متانت انسانی‌اش، سیمای دلچسبی از یک زن آذربایجانی را در دلها تصویر کرده است.

مهستی به سال ۵۷۰ هجری در گنجه به دنیا آمد. او که هم عصر خاقانی، نظامی، فلکی، ابوالعلا و راضیه گنجوی بود در سیر خلاقیت فرهنگ آنروز آذربایجان که در دوران رنسانس فرهنگی آذربایجان نامیده می‌شود نقش ارزنده‌ای ایفا کرده و حتی نظامی کبیر را از افتادن به دام دربار باز داشته است.

زندگی این شاعره بزرگ با افسانه‌ها در آمیخته و امروزه داستان مهستی و خطیب اوغلو ورد زبان عاشیقها- این خنیاگران آذری است. مهستی با رباعیاتش شهرت یافته و او را بعد از عمرخیتام بزرگترین رباعی سرای می‌شمارند. وی علاوه بر طبع شعر، موسیقی را خوب می‌دانست و شطرنج باز ماهری بود. همسر وی تاج‌الدین امیر احمد پورخطیب، خود از شاعران بنام عصر بود بطوریکه سنائی بر اشعار او نظیره‌ها ساخته است. مهستی زیبا رخی بود که آوازه زیبایی و هنرش سر زبانها بود حتی سلطان سنجر سلجوقی او را به دربار خویش دعوت کرد اما زبان گزنده وی و دفاع از مردم محروم و ستمدیده در برابر ظالمان کاخ‌نشین، سلاطین را برای همیشه از جلب این شاعره بزرگ مأیوس ساخت. الهی‌نامه فریدالدین عطار و تذکره‌الشعراى دولت‌شاه سمرقندی اطلاعاتی در این زمینه ارائه داده‌اند. شمس‌الدین قیس رازی، حمدالله مستوفی، امین‌احمد رازقى و دیگران از استعداد هنری و متانت این زن آذربایجانی تعریفها کرده‌اند. الحق در طول هزار سال، هزاران شاعر، استعداد خود را در رباعی آزموده‌اند اما شهرت نصیب عمرخیتام و معاصر وی مهستی شده است.

مهستی با شاعران عصر خود مرآده داشته است. هموست که ظلم دربار نسبت به خاقانی شروانی را چون آینه‌ای در برابر دیدگان نظامی

گنجوی نهاده و او را از همکاری با دربار باز می‌دارد. البته خود نیز از این حرکات بی‌نصیب نمی‌ماند و مدتی تبعید می‌گردد. مهستی بانوی مکرمی است که در اشعار خود مسائل اجتماعی را مطرح کرده، بی‌عدالتی و نارسائی‌های زمان را به باد انتقاد گرفته است. او مدافع سرسخت حقوق زنان است و عصیان‌ش علیه شاعرانی که زن را وسیله هوسرانیهای شاعرانه ساخته‌اند در اشعارش در موج می‌زند.

در عارفانه‌هایش مرزی بین زن و مرد نمی‌بیند و جسورانه می‌گوید:

گر آتش عشق تو وزد یک سوزن

یک سو همه مرد سوزد یک سو زن

او داروغه‌ای را دیده است که زنی را در کوی و بر زن زیر کتک گرفته است و شاعره جسور اعتراض خود را بیان می‌سازد.

اما او به سنت زمان خود که معمولاً دختران جوان را پیران پولدار می‌گرفتند اعتراض می‌کند و به سادگی و روانی خاصی می‌گوید:

شوی زن نوجوان اگر پیر بود تا پیر شود همیشه دلگیر بود
آری مثل است اینکه گویند زنان در پهلوی زن، تیر به از پیر بود

شاعره از دورویی، ریا بیزار است چنانچه گوید:

انگشت نمای خلق و خالق بودن به زانکه به خرقة منافق بودن

علیه ریاکاران بهتر از این نمی‌توان گفت:
در دل همه شرک، روی بر خاک چه سود؟

سیمای زن در ادبیات حروفیه

ادبیات حروفیه به همراه نهضت مذهبی- فرهنگی حروفیه در قرن هشتم هجری در آذربایجان سر برافراشت و تمامی ایران ، خاورمیانه و آسیای صغیر را فرا گرفت. نهضت حروفیه که توسط فضل‌اله نعیمی تبریزی بنا نهاده شده ادبیات را به عنوان سلاحی برنده در برابر استیلاگران تیموری و برای تبلیغ ایده‌های انساندوستانه خود به کار گرفتند و انتقاد از جامعه فئودالی و تسلط ارتجاع- بی‌عدالتی اجتماعی را به نحوی درخشان در آثار خویش به تصویر کشیدند. در این نهضت فرهنگی شاعران و هنرمندان بی‌شماری شرکت داشتند و تا قرن‌ها فرهنگ و ادب سرزمینهای مورد نظر را تحت تأثیر خود قرار دادند.

از نظر اکثریت محققان ، انساندوستی مهمترین خصیصه خلاقیت حروفی است. این اندیشمندان ضمن ارج نهادن به عقل و خرد انسان ، عظمت نیروی خلاق ، مقام او را تا حد ستایش بالا می‌برند و به فضیلت انسانی که پاک کننده عواطف انسانی از انواع آلودگی‌هاست ارج می-

نهند. در این ادبیات به همان اندازه که عشق ستوده می‌شود هوس و شهوت طرد می‌گردد. از جمله شاعران این ادبیات (مکتب ادبی) می‌توان عمادالدین نسیمی، نعیمی، قاسم‌انوار، خلیلی، حقیقی و... را نام برد. عمادالدین نسیمی این فیلسوف بشر دوست، سراینده افکار و اندیشه‌های دوران خویش بود و آثارش نتش عظیمی در پیشرفت فرهنگ و ادب وطنش ایفا کرد که حافظ، ظهور او را به پیروان پارسا بشارت می‌دهد و بیت زیر اشاره به عمادالدین نسیمی است که:

ترکان پارسی گوی بخشندگان عمرند

ساقی بشارتی ده پیران پارسا را

جانبداری از عشق و محبت و آرمانهای والای انسان، سعادت و عدالت، عمده مضمون فکری اشعار نسیمی است. سعادت و ستایش زیبایی انسان به نحو درخشانی در اشعار او تجسم یافته است. او، شاعر عشق و شهادت، انسان را مرکز خلاقیت خویش ساخته و دلدار خود را بعنوان سمبلی از انسانها به ستایش نشسته است. هنر او همانا در پرداخت مضمون اجتماعی و محبت انسانی است و زن در آثارش جنبه ملموس پیدا می‌کند و توصیف زیبایی او را از مدح ستمگران هزار بار ارزشمندتر می‌داند. او دلدار زمینی و عرفان رئالیستی را مطرح می‌سازد. مهر خوبان از دیدگاه وی وسیله اعتلای روحی انسان است و کتمان این عشق دو رویان و ناآگاهان قلمداد می‌شود. شاعر وصل یار را می‌طلبد و رسیدن به یار حقیقی را جز از راه عشق زمینی ممکن نمی‌داند. مسلماً صدای شاعر انساندوست به مذاق خیلی‌ها خوش نمی‌آید و کمر همت به قتل وی می‌بندند. او در زمانی که چوب تکفیر چون

شمشیر دموکلیس بالای سر هر آزاد اندیشی بود مکتب انساندوستی و نوع پرستی را پی ریخت و به کمک انسانهای ستمکش و بلا دیده شتافت .

زن در آثار نسیمی به عنوان زیباترین و عالیترین موجود و مظهر زیباییهای زندگی توصیف شده است .وجاهت و زیبایی زن ، زیبایی آسمانی است و این زیبایی برای انسان و عشق و سعادت خلق شده است. او از دربار گریخته و به جای مدح ستمگران به مدح مادران مهربان و همسران وفادار می پردازد ، زیرا که اسارت و حقارت نیمی از جامعه ، قلب حساس و شاعرانه او را می آزارد. این عشق سوزان به انسان و انسانیت در دل نسیمی ملهم از رابطه نزدیک شاعر با مردم و زندگی بوده است و به اشعار او روحی دمیده و این چنین سرشار از شور و هیجان نموده است .

در نهضت حروفیه زنان قهرمانی شرکت داشته و دوش بدوش مردان علیه دشمنان جنگیده اند. این امر خشم ستمگران و اشغالگران و مفتیان را بیشتر بر می انگیخت. از جمله این زنان مبارز «فاطمه نعیمی» دختر فضل الله نعیمی و همسر شاعر بزرگ آذربایجان عماد الدین نسیمی بود. فاطمه نعیمی از جمله رهبران این نهضت بشمار می آید که بعد از قتل پدر و شوهرش ، پرچمدار نهضت شد و جسورانه در برابر ظالمان ایستاد تا اینکه همراه پانصد تن از همراهانش در تبریز سوزانده شد .

فاطمه نعیمی شاعری مبارز ، حساس و متعهد و متفکر بود. او نیز ستایشگر عشق و محبت ، نیکی و برابری بود. بشر دوست آتشینی که روح سرکشش در برابر بیدادگریها فرو ننشست و قهرمانانه برای آزادی

، دوستی و عدالت بین انسانها به جنگ برخاست. دو بیتی زیر ، نام او را در تاریخ جاودانه ساخته است:

در مسلح عشق جز نکو را نکشند،

لاغر صفتان زشت خو را نکشند.

گر عاشق صادقی ز کشتن مگریز ،

مردار بود هر آنچه او را نکشند.

سیمای زن در داستانهای کوراوغلو

یکی از زمینه های فرهنگی بسیار غنی و گسترده مردم آذربایجان که در آن سیمای غرورآفرین و زیبایی از زن به تصویر کشیده شده است داستانهای حماسی کوراوغلوست. در این داستانهای سراسر قهرمانی و حماسی ، مبارزه برای دفاع از میهن، آزادی و آبادی کشور با مبارزه برای تشکیل خانواده پیوند محکمی دارد. در مجموعه این داستانها ، عشق ، اصل بنیادین زندگی را تشکیل می‌دهد و مبارزه در راه میهن و مردم هرگز از عشق و زندگی به کنار نیست و خانواده‌های قهرمانان بر اساس میل و علاقه متقابل زن و مرد به وجود آمده است. در این داستانها که جزوی گرانبها از فرهنگ شفاهی و فولکلوریک مردم آذربایجان به شمار می‌آید زنان همدوش مردان در رزمها و بزمها شرکت می‌جویند ، از خود فداکاری نشان می‌دهند و از همه بالاتر ، زمینه‌ساز قهرمانی مردان در راه دفاع از میهن ، آزادی و شخصیت انسانی می‌گردند.

داستانهای کوراوغلو با همه گستردگی‌اش در میان مردم ، از مبارزه و زندگی آرمانی سرشار است که تبلوری از آمال ، آرمانها و خواسته-

های تاریخی- فرهنگی یک ملت است. هر چند که سیمای قهرمانانه کوراوغلو در هاله‌ای از افسانه و حقیقت فرو رفته است بازتابی از شرایط تاریخی اجتماعی مردم آذربایجان به شمار می‌آید و جالب است توجه کنیم که پرفروش‌ترین کتاب ترکی در ایران کتاب کوراوغلوست و داستانهای او در هر محفلی- از روستاهای دور افتاده تا مرکز شهرها در میان همه مردم این دیار- تحصیل کردگان عالی تا عوام ، همه را مجذوب خویش می‌سازد و شنونده را بر جای خود منکوب می‌سازد.

این حماسه‌ها درباره ماجراهای دلاور مردان و شیر زنانی است که عظمت و جلال جنگجویانه آنان با عشقهای بزرگ و برجسته‌شان باعث می‌گردد قهرمانان کامل این مجموعه حماسه‌ها در دل مردم ابدی ماندگار باشند و می‌توان ادعا کرد که در میان آثار ستایش‌آمیز فولکور مردم جهان ، داستانهای کوراوغلو آذربایجان از باشکوهترین آنهاست که منعکس کننده شوق زندگی ، روحیه مبارز ، آرمانهای آزادیخواهانه و استقلال طلبانه مردم غیور آذربایجان از ظلم و ستم بیگانگان و سرافرازی مردان و زنان این دیار است. هر چند که این داستانها برگرفته از تاریخ و فرهنگ مردم آذربایجان است اما آنچنان گستره تاریخی و جغرافیایی دارد که حیرت‌انگیز است. از نظر جغرافیایی ، از آسیای میانه تا قلب اروپا در میان ملل مختلف پخش شده است و در میان ملتهای ازبک ، قیرقیز ، باشقیرت ، قاراقالپاق ، تاتار ، تاجیک ، ترکمن ، بلغار ، مجار ، فنلاند ، ارمنی ، گرجی ، ترکان آناتولی و ... رایج شده است که حتی هر یک از این ملتها ، این داستانها را جزو فرهنگ مادری خویش می‌شمارند.

داستانهای کوراوغلو از نظر تاریخی نیز گستره کم و بیش دو هزار ساله‌ای را در بر می‌گیرد. عده‌ای از محققان تاریخ ظهور کوراوغلو را تا سده‌های پیش از میلاد پیش می‌برند. سابقه تاریخی قیام کوراوغلو را به دوران اسکیتها می‌برند که در قرن ششم قبل از میلاد در زمان داریوش اول هخامنشی در سرزمین مادری اتفاق افتاده است و داستان او را از آن سکا‌های ساکن آذربایجان می‌دانند. هر چند که برخی دیگر حتی به دورانی پیش از آن، به دوران کیانیان یعنی آلپ آرتونق‌ای معروف به افراسیاب در داستانهای شاهنامه می‌رسانند.

عده‌ای دیگر از محققان چهره کوراوغلو را همان سیمای تاریخی بومین خاقان می‌دانند که در سال ۵۵۲ میلادی سلسله گوگ تورک را بنا نهاد. او که سرداری لایق بود بعد از پیروزی در جنگ علیه دشمنان از دختر خاقان خواستگاری می‌کند و چون جواب منفی می‌گیرد سر به عصیان برداشته دختر سلطان را می‌دزدد و به مبارزه برمی‌خیزد و ... برخی نیز داستانهای کوراوغلو را برخاسته از مبارزه ترکان علیه ساسانیان می‌شمارند؛ عده‌ای چهره افسانه‌ای سلطان محمود غزنوی را در سیمای کوراوغلو مجسم دانسته‌اند و هستند کسانی که سیمای بابک خرم‌دین را در سیمای کوراوغلو یافته‌اند.

اما آنچه از پس یک قرن تحقیق و تفحص اندیشمندان به دست آمده و اسناد تاریخی ارائه گردیده است اینکه این داستانها از آن مردم آذربایجان است که در میان ملت‌های مختلف جهان برای خود جایی باز کرده است و حتی در میان برخی از ملت‌ها گسترده‌تر و دامنه‌دارتر از آذربایجان مطرح شده است. اندیشمندان این عرصه فرهنگی، چهره‌های تاریخی مختلفی را برای اثبات چهره کوراوغلو ارائه

داده‌اند، قلعه‌های فراوانی نیز که در جای جای سرزمینهای ترک‌نشین بویژه آذربایجان و آناطولی موجود است شناسانده‌اند و چنلی بئل‌های زیادی شناخته شده است. اما در نهایت، محققان این رشته بدین نتیجه رسیده‌اند که چهره تاریخی کوراوغلو در زمان شاه عباس صفوی و سلطان سلیم عثمانی واقعیت داشته و در منطقه‌ای گسترده از تبریز تا استانبول را میدان مبارزه و عرصه هنرنمایی‌های قهرمانانه خویش ساخته است و چنلی بئل نیز در دره‌ای بین سلماس و خوی جای داشته است. دشمن اصلی او نیز شاه عباس صفوی از یکسو و سلطان عثمانی و پادشاه‌های آناطولی از سوی دیگر بوده‌اند. این چهره تاریخی در گستره زمان آنچنان در حاله‌ای از افسانه و بزرگ نمایی‌های مردم رنجیده فرو رفته است که سیمایی نجات دهنده و آرمانی از او تصویر شده است و حماسه‌هایی زیبا بر بستر قهرمانی‌های این دلاور مردان و زنان خلق شده و توانسته است خمیر مایه شاهکارهای بزرگ ادبی، هنری در زمینه‌های رمان، موسیقی، نقاشی، سینما و ... گردد.

کوراوغلو قهرمانی است برخاسته از میان مردم که مدافع منافع زحمتکشان و فقیران است و ترنم‌گر دلاوری و جوانمردی، همانگونه که آرزو و آرمان مردم زحمتکش است. بنابراین طبیعی است که مردم از او چهره‌ای ایده‌آل و آرمانی، ناجی انسانها سازند و بعید نیست بلکه انتظار اینست که دشمنان مردم نیز او را راهزن، آدمکش و حتی کافر بشمارند؛ ظالمان دشمن خونی‌اش باشند و در پی نابودیش تلاش کنند و مردم رنج‌دیده آرزوی زندگی جاوید برایش باشند. امروز می‌بینیم که نظر مردم به واقعیت پیوسته است و کوراوغلو همچنان زنده و

جاوید است. برخورد دو نظر متضاد تاریخی اجتماعی سبب گشته است که داستان پر از حماسه و عشق جان بگیرد و افسانه و تاریخ بهم پیوندند تا بتواند آرمانهای خلق را جلوه گر سازد و نمونه بارزی گردد از انسانها، افسانه‌ای به همان صورتی که در آرمان مردم نهفته است: مردی دلاور، مدافع رنجدیدگان، تنومند و غیور، قوی و زیبا همراه با زنی دلاورتر، زیباتر، از خود گذشته‌تر و مهربانتر به نام نگار.

با اشاره‌ای مختصر که به داستانهای کوراوغلو رفت به بررسی سیمای زن در این داستانها می‌پردازیم. نخستین زنی که باید مورد بررسی قرار می‌گیرد نگار خانیم همسر وفادار کوراوغلوست. سیمای او گاهی کوراوغلو را در سایه قرار می‌دهد و الحق داستانهای کوراوغلو بدون نگار قابل تصور نیست. او یار و همسر کوراوغلوست و مادری مهربان برای همه قهرمانان چنلی بئل. داستان عشقی-حماسی کوراوغلو و نگار از جذابترین داستانهای این مجموعه حماسی است. نگار دختر سلطان عثمانی است که قصر پر ذرق و برق پدر، زندگی اشرافی آمیخته به تزویر و دورویی قلب حساس او را به تنگ آورده و از سوی دیگر آوازه کوراوغلو و جامعه آرمانی چنلی بئل، شوق رسیدن بدان سرزمین را در دل او بیدار کرده است. او از تملق، چاپلوسی، زر و زور، فساد و قساوتی که در دربار می‌گذرد به جان آمده است و آرزو دارد در سرزمینی آباد و آزاد در کنار مردی آزاده و دلاور زندگی کند. پس نامه‌ای به کوراوغلو می‌نویسد و از او می‌خواهد که اگر جوانمردی است که آوازه‌اش همه جا را پر کرده است و دلاوری است که بیمی از سلطان ندارد بیاید و او را همراه خود ببرد و کوراوغلو نیز با لباس اوزانها (عاشیقه‌ها) بدانجا می‌آید و بعد از رزمی جانانه، نگار را بر ترک

اسب خود می‌نشانند و به چنلی بئل می‌آورد. نگار، همسر کوراوغلو می‌گردد و جنگجویی دلاور؛ که کوراوغلو را از اشتباهات فراوانی مبرا می‌سازد و برای دلاوران آن سرزمین مادری مهربان و راهنمایی آگاه می‌شود. او در تمامی جنگها، شمشیر به دست می‌گیرد و علیه دشمنان وطنش می‌جنگد.

نگار تنها زن چنلی بئل نیست بلکه زنان دیگری نیز هستند که هر یک با عشق و علاقه قدم به چنلی بئل گذاشته و تا دم مرگ در کنار مرد خویش می‌مانند. در هیچیک از داستانها به اختلاف بین زن و مرد بر نمی‌خوریم و رابطه‌ای متقابل بین زنان و مردان وجود دارد.

چنلی بئل جامعه‌ایست که مردمش از زن و مرد دشمن مشترک دارند: دشمن وطن، دشمن آزادی و دشمن مردم زحمتکش. جامعه‌ایست که بین قهرمانان تفاوتی نیست، همه از یک امتیاز برخوردارند و همه به یک هدف می‌جنگند. تعداد زنان نیز به تعداد مردان است که معروفترین آنها عبارتند از:

نگارخانیم نخستین زن چنلی بئل دختر حسن خان سلطان عثمانی از استانبول آمده و همسر کوراوغلوسست. تنلی خانم خواهر جعفر پاشا- پاشای ارزروم که همسر دمیرچی اوغلو می‌گردد و همان زن قهرمانی است که برای رهایی عاشیق جنون از زندان برادر خویش، لباس مردانه می‌پوشد و به زندان حمله آورده نگهبانان را از پای در می‌آورد و عاشیق جنون را از زندان رها می‌سازد.

حوری خانیم دختر پاشای قارص که همسر ایواز می‌گردد.

محبوبه خانیم دختر پاشای روم با بللی احمد ازدواج می‌کند.

رقیه خانیم دختر علی قلی خان که همسری ممد گرجی اوغلو را می‌پذیرد.

لیلی خانیم برادر زاده پاشای روم با توپ‌داغیدان ازدواج می‌کند. شیرین خانیم برادر زاده پاشای روم با ذلی حسن ازدواج می‌کند. دنیا خانیم و بلغار خانیم دختران حسن پاشا هستند که اولی همسر عیسی باللی و دومی همسر ذلی حسین می‌شوند.

و دختران دیگری که هر کدام راه چنلی بئل را در پیش می‌گیرند و با مردان مورد علاقه خود ازدواج می‌کنند. هر یک از این دختران داستانی دارند و گاهی برای آوردن آنها قهرمانان از چنلی بئل رهسپار سرزمین دشمن می‌شوند و بعد از ابراز دلوریها موفق به فراری دادن دختر می‌شوند. داستانهای عشقی این زنان و مردان با حماسه‌های ملی میهنی نیز آمیخته است چرا که این زنان هیچ یک صرفاً بخاطر مرد، پا به این سرزمین ننهاده‌اند بلکه مبارزه دلوران چنلی بئل و آوازه تساوی و برابری زن و مرد در این سرزمین چنان شوری در دلشان آفریده است که اکثراً زندگی پرتجمل و آرامش پر از تزویر و قساوت را به کناری نهاده و زندگی توأم با بیم و امید و سرشار از عشق و مبارزه را بدان ترجیح داده‌اند. بسیاری از این زنان همواره لباس رزم بر تن داشته و در کنار همسران خویش در حمله به قلعه‌های دشمن شرکت کرده‌اند.

این داستانهای حماسی که آفریده مردم آذربایجان است در حقیقت ترنم خواستهای آنان نیز می‌باشد و در حقیقت با خلق چهره‌های زنان نجیب و شرافتمند چنلی بئل به مبارزه با فرهنگی برخاسته-

تدبیرهای خوب نگار از فروپاشی نظام ممانعت می‌کند. در داستان کچل حمزه، این مرد مکار برای اجرای افکار و اهداف شوم دشمن وارد چنلی بثل می‌شود. هر چند که قهرمانان اجازه اسکان به کچل حمزه را نمی‌دهد اما کوراولو با توجه به دلرحمی خود و بیچارگی ظاهری کچل حمزه او را در چنلی بثل اسکان می‌دهد و حتی او را مهتر اسپان خود می‌کند. کچل حمزه به اجرای اهداف شوم خود موفق می‌شود و با مناسب دیدن موقعیت، اسب دورآت را می‌دزدد. این امر چنان ولوله‌ای در چنلی بثل می‌اندازد که سرزنشها متوجه کوراولو می‌شود و او را به خود کامگی و ارزش ننهادن به آرای دیگران متهم می‌سازند؛ طوریکه کوراولو مجبور می‌شود مشکلی را که خود ایجاد کرده است خود از میان بردارد. لذا به تنهایی به دنبال کچل حمزه به راه می‌افتد تا خطای خود را جبران کند. اما حوادث بعدی نیز به زیان کوراولو شکل می‌گیرند و کچل حمزه دورآت را می‌دهد و قیرآت را که اسبی برتر است می‌دزدد. چون کوراولو به چنلی بثل برمی‌گردد با خشم دلاوران روبرو می‌شود؛ بطوریکه عده‌ای مانند خود را در چنلی بثل به صلاح نمی‌دانند و دلیلشان را عدم احترام به آرای آنان توسط کوراولو ابراز می‌کنند. این برخوردها کار را به جایی می‌رساند که کوراولو می‌گوید: «من کسی را به زور بدینجا نیاورده‌ام هر کس می‌خواهد برود، کسی مانعش نیست. راه باز است و جاده دراز، اسب هم مال خودم است و ربطی به کسی ندارد». این سخنان کوراولو چنان به دلاوران چنلی بثل گران می‌آید که عده‌ای بار سفر می‌بندند؛ اما نگار جلوی آنان را می‌گیرد و مانع از فروپاشی چنلی بثل می‌گردد. نگار همه را به آرامش دعوت می‌کند و به انتقاد از کوراولو می‌پردازد. او از

کوراوغلو قهر می‌کند و با رفتار خودش آتش به جانش می‌اندازد. او به کوراوغلو می‌گوید: کارت به جایی رسیده است که دلوران این سرزمین را می‌گویی از اینجا بروند؟

پس از این برخورد نگار ، کوراوغلو به بستر بیماری می‌افتد. باز نگار ، دل کوراوغلو را به دست می‌آورد و او را از عشق و هدف سرشار می‌سازد و به مبارزه امیدوار می‌کند ؛ بطوریکه کوراوغلو تن به مبارزه‌های بی‌امان داده ، بساط خانها را در هم می‌ریزد و خون پاشها را می‌ریزد و قیرآت را به چنلی بثل می‌آورد و نظام چنلی بثل قوامی تازه می‌گیرد. نگار همواره مراقب کوراوغلو و تمامی دلوران چنلی بثل است که مبدا خطایی از آنان سر بزنند. در مجموعه داستانه ، کورداوغلو (پسر کُرد) چندین بار دچار خطا می‌گردد و نگار خطاهای او را اصلاح می‌کند. در داستان کوراوغلو نیز شاهد چنین وضعی هستیم. کوراوغلو با فرزند ناشناخته خود (همچون رستم و سهراب) روبرو می‌شود و دوبار توسط این جوان ناشناس مغلوب می‌گردد ؛ اما با آمدن نگار ، کوراوغلو قدرتی بی‌پایان می‌یابد و جوان ناشناخته را بر زمین می‌کوبد و خنجر از کمر می‌کشد تا سر از تنش جدا سازد که نگار سر می‌رسد و دست او را می‌گیرد و جوانمردیها را به یاد او می‌اندازد و او را از کشتن جوان دلاور به آرزوی پیوستن او به جمع دلوران چنلی بثل باز می‌دارد و سپس معلوم می‌گردد که این جوان ناشناخته همانا فرزند خود کوراوغلوست.

نگار تجستمی از زیباترین زن آرمانی مردم آذربایجان است ؛ نجابت، پاکدامنی ، مهربانی ، دلاوری و زیبایی نگار صرفاً می‌تواند آفریده ذهن

خلاق و آرمانخواه ملتی باشد که قرن‌ها در سایهٔ برابری زن و مرد به زندگی شرافتمندانه خود تداوم بخشیده‌اند.

مورد دیگری که در این داستانهای حماسی حائز اهمیت است، عدم داشتن فرزند توسط نگار است. نگار مادری است مهربان که از داشتن فرزند محروم است. این احساس مادرانه در این داستانها چنان جاندار تصویر شده است که خواننده را متأثر می‌سازد. او که محروم از این نعمت خدادادی است مهر مادریش را به فرزندی برومند می‌بندد و ایواز را به فرزندی می‌پذیرد. مهر مادری او به تمام قهرمانان ایل و وطنش تقسیم می‌گردد و نگار به سان مادری فداکار، مدبر و عاقل تجسم می‌یابد و الگویی می‌شود برای همهٔ زنانی که در این جامعهٔ آرمانی به مبارزه و زندگی دل بسته‌اند.

همهٔ زنان چنلی بثل دل به عشق شوهرانشان دارند و جان بر کف اخلاص نهاده‌اند، تا در راه انسانها و وطن خویش فدا کنند و نظام اجتماعی برتری را پاسداری نمایند.

بخش عظیمی از فرهنگ مردم به صورت شفاهی است. خلاقیت اصلی یک ملت در ادبیات و فرهنگ شفاهی آن تبلور می‌یابد. سیمای زن نیز با آن ارزش واقعی‌اش در آفریده‌های مردمی خود می‌نماید. از آن جمله در داستانهای دده قورقود، کوراوغلو، عاشیق غریب، شاه اسماعیل، اصلی و کرم، عاشیق عباس و گولگز و صدها و صدها داستان دیگر که در حقیقت از متن زندگی مردم برخاسته‌اند از یکسو همخوانی کامل با سطح زندگی مردم دارد و از سوی دیگر حرمانها، حسرتها، آرزوها، دلاوریها، آرمانها و خواسته‌های مردم در آنها به تصویر کشیده شده است. سیمایی را که از زن آفریده‌اند یا به عبارت

دیگر سیمای همسران ، مادران و خواهران خود را بدان گونه می-
آفرینند که می‌بینند. به همین دلیل سیمای واقعی زن در فرهنگ و
مدنیت آن ملت را در آفرینشهای شفاهی یا به عبارت دیگر فرهنگ
فولکلوریک می‌توان دید.

سیمای زن در داستانهای آذربایجان

داستانهای آذربایجان سه دسته‌اند؛ دسته نخست داستانهای حماسی‌اند. همانگونه که دیدیم داستانهای دده قورقود و کوراوغلو از این گونه‌اند. دسته دیگر، داستانهای صرفاً عاشقانه‌اند و دسته دیگر داستانهای حماسی-عشقی هستند. اگر در داستانهای حماسی، زنان همدوش مردان در میدان جنگ هم‌آورد می‌طلبند در داستانهای عاشقانه به محبت و صداقت وفادارند و در داستانهای حماسی-عشقی ضمن آنکه دل به مهر و محبت بسته‌اند از هنر شمشیر نیز بهره‌ای دارند. قهرمانان اصلی داستانهای عشقی چهره‌هایی هستند که حرمان و حسرت، هجر و درد را تحمل می‌کنند؛ اگر سالجان خاتون، بانوچیچک، نگار و هاجر دست به شمشیر می‌برند تا مانع وصال را از بین ببرند اصلی، پری، شاه صنم، سارا و گولگز با ارائه هنر ساز و سخن و با رفتار انسانی و فداکاری به مبارزه برمی‌خیزند. اصلی دختر

مسیحی است که دل به عشق کرم مسلمان می‌بندد و بسدین عشق وفادار می‌ماند. سارا خود را به رودخانهٔ پرخروش می‌اندازد تا از نجابت، صمیمیت، پاک‌ی و زیبایی زن، اسطوره بسازد و برآستی که این قهرمانان با زندگی خود به زندگی مردم ایل خویش رنگی از عاطفه، محبت و زیبایی زده‌اند.

داستانها را عاشیقا روایت می‌کنند و در حقیقت از مردم می‌گیرند بدان رنگ و جلای هنری می‌زنند و به خود مردم برمی‌گردانند. عاشیقا زبان گویای فرهنگ، عاطفه و نیاز معنوی و روحی مردمند. آنان با قصه‌هایشان مرحوم بر زخم مردم می‌نهند، دیار به دیار در میان ایل می‌گردند با سازی در دست از غصه‌ها قصه می‌سازند، دلاوریها و فداکاریهای مردم را به صورت داستان بیان می‌کنند و با این داستانها به انسانها امید می‌بخشند، آنان را به روشنایی، حق و عدالت، صراحت، حرمت به انسانها، وفاداری به عشق، انساندوستی، وطن پرستی و ... فرا می‌خوانند.

در داستانهای حماسی-عشقی، قهرمان داستان برای رسیدن به محبوب خویش از یکسو شمشیر می‌کشد، با دشمنان مبارزه می‌کند و از سوی دیگر از هنر عاشقی ساز و سخن بهره می‌جوید. از جملهٔ این داستانها، شاه اسماعیل، نوروز و قنداب، طاهر میرزا و زهره، لطیف شاه، شاهزاده سیف‌الملوک، محمد و گول‌اندام و ... می‌باشند. در این داستانها که برگرفته از تاریخ پرفراز و نشیب آذربایجان است آرمانهای مردم و آرزوهای توده زحمتکش نهفته است از جمله در داستان شاه اسماعیل چهرهٔ شاهی عادل، دلاور و عاشق ترسیم شده است که بر اساس چهرهٔ تاریخی شاه اسماعیل ختایی ساخته و پرداخته شده است

و جنگ چالدران و دیگر حوادث تاریخی در آن ذکر شده است. سیمای زن در اینگونه داستانها بویژه داستان شاه اسماعیل بسیار جالب و دوست داشتنی است. می‌دانیم که شاه اسماعیل در جنگ چالدران جسارت، شجاعت و قهرمانی بسیار از خود بروز داد اما در عین حال بسیاری از قهرمانان خود را از دست داد؛ از آن جمله پدر همسرش عبدی بیگ، در این جنگ شهید شدند و شاه اسماعیل بخاطرش اشک ریخت. همسر شاه اسماعیل، تاجلی‌خانیم نیز در این جنگ شرکت کرد و دلاوریها نشان داد. زخمها برداشت و بعد از پایان جنگ به همراه برادرش دورموش خان پیش شاه اسماعیل آمد و چون چشمان پر از اشک شاه را دید او را دلداری داد:

ایرانیین شاهیسان ، تورکستان خانی ،

مشرشد کامل سن ، جهانین جانی ،

عبدی بیگ که اولدو شاهین قوریانی ،

تاجلی بگیم سنه قوریان ، آغلاما !

در داستان شاه اسماعیل، سیمای سه زن دیگر نیز به تصویر کشیده شده است: گلزار، پری و عرب زنگی، شاه اسماعیل در شکارگاه آهویی را دنبال می‌کند و آهو به چادری پناه می‌برد. شاه اسماعیل نزدیک چادر آمده با گلزار (و یل گلغذار) روبرو می‌شود دل بهم می‌بندند. اما گلزار همراه کاروان رفتنی است. شاه اسماعیل مدتی بعد به دنبال گلزار به راه می‌افتد تا این دختر پاک و معصوم و زیبا را به دست آورد. در سر راه خود به قلعه‌ای می‌رسد و می‌خواهد شب در آنجا بیتوته کند. دروازه قلعه را نمی‌یابد، به هر ترتیب دیوار را کنده، وارد

قلعه می‌شود و با پری روبرو می‌شود. او تنها خواهر هفت برادر است. شاهزاده کافر از پری خواستگاری کرده است و پری دوست نمی‌دارد همسر کافر شود. بدین خاطر دشمن لشکر کشیده تا پری را به زور بستاند. هفت برادران نیز دروازه‌های قلعه را با سنگ گرفته و به جنگ کافران رفته‌اند. شاه اسماعیل با شنیدن ماجرا به کمک هفت برادر می‌رود و کافران را مغلوب می‌سازد و پیروز برمی‌گردند. برادران چون عشق اسماعیل و پری را می‌بینند پری را بدو می‌دهند اما شاه اسماعیل دل در گرو گلزار دارد هر چند که باهم می‌مانند و در یک اتاق می‌خوابند اما در بینشان شمشیر عریان گذاشته می‌شود. پری نیز چون می‌بیند شاه اسماعیل دل به دیگری سپرده است مانعش نمی‌شود. رهنمودهای لازم را بدو می‌دهد و رهسپارش می‌کند. برای رفتن به دیار گلزار دو راه وجود دارد: راهی که سه ماه طول می‌کشد ولی بی خطر است و راه دیگری که ده روزه است اما راهزنی بنام عرب زنگی راه را بر او خواهد بست.

عرب زنگی پهلوانی است که در بین راه قلعه‌ای ساخته و راه را بر کاروانها بسته است. هر کس از راه می‌گذرد به چنگ او می‌افتد. عرب زنگی مجسمه پاکی و نجابت و انتقام است او که از مردان جز خیانت ندیده است بر این فکر است که هر جا مردی ناپاک و عیاش یافت سر از تنش جدا سازد. همه مردم او را مردی پهلوان می‌دانند و نمی‌دانند زنی است در لباس مرد.

شاه اسماعیل چاره‌ای ندارد که راه میانبر را انتخاب کند، ناچار با عرب زنگی روبرو می‌شود. عرب زنگی با خود عهد کرده است با هر کس روبرو شد اگر مغلوب سازد خواهد کشت و اگر مغلوب شد با او

ازدواج خواهد کرد. شاه اسماعیل با او روبرو می‌شود، با هم کنستی می‌گیرند، شمشیر می‌زنند نیزه می‌اندازند و گرز می‌کوبند اما نبردی بدون فاتح. شب فرا می‌رسد، عرب زنگی شاه اسماعیل را به قلعه می‌خواند و مهمانش می‌کند و چون وقت خواب می‌رسد عرب زنگی به اتاق خود می‌رود. شاه اسماعیل خوابش نمی‌برد، همه جای قلعه را می‌گردد و کسی را نمی‌یابد مگر اتاقی را که می‌بیند دختری زیبا در رختخواب آرمیده است اما بالای سرش لباس عرب زنگی را می‌یابد و می‌فهمد که عرب زنگی نه یک مرد، بلکه یک زن دلاور و زیباست. صبح روز بعد جنگ دوباره ادامه می‌یابد و شاه اسماعیل غالب می‌شود و از عرب زنگی می‌خواهد پرده از این اسرار بردارد. عرب زنگی چنین تعریف می‌کند که دختر حاکمی است که برادرش با چهل حرامی همه شب در عیش و عیاشی و تجاوز به ناموس دیگران بوده‌اند و او تصمیم گرفته است نسل چنین مردانی را از روی زمین بردارد. شاه اسماعیل با شنیدن ماجرا دل بدو می‌بندد اما یادآور می‌شود که دل در گرو گلزار دارد و جالب اینجاست که عرب زنگی دوست و یار او می‌شود و باهم رهسپار می‌شوند تا گلزار را به دست آورند و شاه اسماعیل را که با جان و دل دوستش می‌دارد به آرزوی خود برساند. او تمثیلی زیبا از یک دوست است. باهم به سرزمین گلزار می‌رسند، گلزار را از دست شاه می‌ستانند و با خود می‌آورند. عرب زنگی شاه اسماعیل را از مشکلات زیادی می‌رهاند و تا آخر عمر بدو وفادار می‌ماند.

عرب زنگی شمشیر زنی است که با خمیرمایه عشق، شمشیرش تیزتر می‌شود و در راه شاه اسماعیل از جان و سر می‌گذرد. وقتی به

همراه گلزار و شاه اسماعیل به دیار خویش برمی‌گردند برای رفع خستگی استراحت می‌کنند شاه اسماعیل و گلزار را خوابی عمیق می‌گیرد اما عرب زنگی به تنهایی در برابر دشمن می‌ایستد و شمشیر می‌زند.

شاه چشم به گلزار می‌دوزد و می‌خواهد. شاه اسماعیل را از میان بردارد و گلزار را تصاحب کند. لذا شاه اسماعیل را اسیر و به زندان می‌اندازد و لشکری گران فراهم می‌آورد تا گلزار را از قلعه بیرون کشد اما عرب زنگی یک تنه در برابر لشکریان شاه مقاومت می‌کند و اجازه نمی‌دهد به گلزار دست یابند. از سوی دیگر شاه اسماعیل را نیز رهایی بخشیده و دست در دست هم، شاه را نابود می‌کنند و بعد از پیروزی بر شاه، شاه اسماعیل بر تخت سلطنت می‌نشیند.

همانگونه که می‌بینیم در این داستان همانند همه داستانهای آذربایجان، صداقت، وفاداری و مقدس بودن عشق و محبت و وفا در ترنم است و عاشق آزار و اذیت در راه معشوق را با جان و دل می‌پذیرد و از عشق حماسه می‌سازد. شاه اسماعیل برای آوردن گلزار به راه می‌افتد و در راه به دو زیبا رخ برخورد می‌کند اما قهرمان دل به عشق دیگری دارد لذا به عشق خود خیانت نمی‌کند و در برابر هر دو زیبا رخ- پری و عرب زنگی- به وجود معشوق خود اعتراف می‌کند.

شاه اسماعیل قهرمانی است که برای رسیدن به محبوب خویش به شمشیر خود متکی است. اگر عاشیق غریب، عاشیق عباس، قربانی، مجنون و کرم فقط به محبت و عشق دل‌بسته‌اند او در راه این عشق شمشیر نیز می‌زند و چنانکه در برخورد با عرب زنگی چنین می‌گوید:

چوخ دانیشما عرب ، دویموشام جانا

دَعُوا ایسته بیرسن ، گیزگ میدانا
 سپییررم قیلینجی ، بولاشا قانا
 یول وئر عرب ، یول وئر ، اینجیتمه منی !

علاوه بر سیمای عرب زنگی ، سیمای پری نیز در این داستان زیباست. پری هم چهره منحصر به فردی نیست بلکه چنین شخصیتی در دیگر داستانهای آذربایجان فراوان است از جمله سیمای رعنا خانیم در داستان شاهزاده ابوالفضل از چنین جذابیتی برخوردار است. موقع خواندن یا شنیدن این داستان، به عشق ، محبت عظیم ، ناموس و عصمت زن ، صداقت و دوستی او در حیرت می‌مانیم. او که از عشق شاهزاده به دختر دیگری مطلع می‌شود حالش دگرگون می‌شود اما به او اجازه می‌دهد به دنبال عشقش برود و در راه رسیدن شاهزاده به معشوق خود کمکش می‌کند زیرا خود، عشق را می‌شناسد و نمی‌خواهد بین او و معشوقش حائل شود. او در راه رسیدن کسیکه دوستش می‌دارد به معشوقه‌اش کمک می‌کند. آنچه او را به این امر وامی‌دارد عشق پاک و معنوی او به ابوالفضل است. او را از مرگ نجات می‌دهد و به دنبال دختری که دوستش میدارد می‌فرستد. وقتی شاهزاده ابوالفضل به سروناز می‌رسد رعنا خانیم نفس را حتی می‌کشد چرا که ابوالفضل به مراد خود رسیده است. اما بعد از این دیگر راضی به زندگی نیست چرا که بهانه زنده بودنش شاهزاده بود و بس:

آنام یوخدو سینه‌سینی داغلا سین

آنام یوخدو فراغیمدا آغلا سین

قوی کنیزلر گؤزلریمی باغلا سین

حلال ائله ، داخی من گئدر اولدوم

او معتقد است «در یک دل دو عشق جا نمی‌گیرد» لذا زهر می‌نوشد و جان به جان آفرین می‌سپارد. براستی می‌بینیم که مردم در این خلاقیت‌های خویش فقط به عشق و محبت ساده نپرداخته‌اند بلکه با خلق این داستانها به دوستی ، صمیمیت ، پاکی و نجات اهمیت داده و آنرا جلا بخشیده‌اند و مفهوم و مقصود خود را در زمانهای مختلف با توجه به احتیاجات زمان پرداخت کرده‌اند.



سیمای زن آذربایجان: خورشید بانو ناتوان

اگر بخواهیم سیمای حقیقی زن را در فرهنگ و ادب آذربایجان محک بزنییم لازم است به تنی چند از زنان بزرگ آذربایجان اشاره کنیم. یکی از این زنان الگو خورشید بانو ناتوان، است. او شخصیتی است که سیمایی ارزشمند و زیبا از زن آذربایجان در تاریخ ثبت کرده است چرا که به تنهایی در خلاقیت‌های ادبی شرکت کرده، در مسائل اجتماعی نقشی بارز ایفا کرده و در مسائل خانوادگی نیز چون زنی وفادار و مادری مهربان، دلسوز و داغدار خودی نشان داده است. زندگی شرافتمندانه اما پر از درد و محرومیت، آزادی و انسانیت، نمونه‌ای بارز از یک زن با وقار در فرهنگ و ادب ماست.

او دختر حاکم قره‌باغ - مهدی‌قلی‌خان است که به سال ۱۲۰۸ هجری شمسی در شوثا پا به جهان نهاد. تحصیلات ابتدایی را پیش معلمان سر خانه فرا گرفت و سپس در کنار زبان مادریش زبانهای فارسی و عربی را آموخت و از این طریق با ادبیات و تاریخ ملت‌های مختلف آشنا شد و توان آفرینش آثار ادبی به سه زبان ترکی، فارسی و عربی را به دست آورد.

زندگی پر از فراز و نشیب او، نشانگر زندگی همه مردم سرزمین ماست. او را همچون بسیاری از دختران ایل و تبارش به شوهری دادند که متمول بود اما او دوستش نمی‌داشت. شوهرش مردی متمول اما خودخواه بود. خورشیدبانو تحملش نکرد و از او جدا شد و با مردی ازدواج کرد که فقیر و بی‌چیز اما بزرگ‌منش و با وقار بود. هر چند که در فاصله دو ازدواج مدتی بیوه ماند اما رفتار پر متانت و با وقار او حیرت همگان را برانگیخت. شوهر دومش مردی ساده و پاک دل و بی چیز بود.

تنهایی شاعره در دوران بیوه‌گی به دور از تهمت و افترا نگذشت اما او با متانت، صبر پاسخ همه دل‌چرکینان را به خوبی داد و از عزت و شرف زن دفاع کرد. از سوی دیگر فوت فرزند ۱۷ ساله‌اش قلب پرمحبت مادر را داغدار کرد و او را به بستر بیماری انداخت.

ناگفته نماند که بیشتر خانواده خورشیدبانو ناتوان اهل علم و ادب بودند و اکثراً از شاعران صاحب نام آذربایجان به شمار می‌آیند که صاحب دیوان هستند. اما در این میان بانو ناتوان شاعره‌ای توانا و انسانی بزرگوار است که تاریخ کمتر بخود دیده است.

او نه تنها در دنیای شعر دست رقیبان را بست، بلکه در فعالیتهای اجتماعی چنان فعال و قوی بود که مردان در برابر او خود را کنار کشیدند. او مجلس ادبی متشکل از شاعران شهر شوشا بنام «مجلس انس» برپا ساخت. این مجلس ادبی یکی از افتخارات فرهنگ آذربایجان است چرا که توانست شوری در آذربایجان بپا کند و در شهرهای دیگر نیز به پیروی از این مجلس، مجالس ادبی دیگری بپا سازند. از جمله این انجمن‌ها می‌توان به «مجمع الشعرا» و دیگر مجالس ادبی در شهرهای مختلف آذربایجان اشاره کرد که همه تحت تأثیر مجلس انس ناتوان به وجود آمدند. این مجلس نشان از رهبری و مدیریت یک زن در یک و نیم قرن پیش دارد. وقتی احترام و عزت او را در این مجالس به یاد می‌آوریم حیرت دو چندان می‌شود. مکاتبات و مشاعره‌های وی با شاعران دور و نزدیک آن دوره نشان از احترام و ارزش این شاعره می‌باشد. رفتار سنگین، کردار پرمعنای او در معاصرانش چنان تأثیر نهاد که ادبیات قرن اخیر آذربایجان اثر او را دارد. ناتوان شاعره‌ای توانمند بود هر چند که سبک و شیوه مولانا فصولی را پی‌گرفت اما

شاعری مقلد نبود بلکه سبکی نو آفرید. معاصرانش اساساً در مدح عشق شعر می‌سرودند اما ناتوان ضمن اینکه عشق و محبت را ترنم می‌کرد وضعیت اسفناک زندگی مردم را هم بازگو می‌کرد و از غم و اندوه ، فشار معیشتی ، ناآگاهی مردم ، درد و حرمان مادران و زنان ، رنج و ستم زحمتکشان سخن می‌گفت. او زنی بود که از میان مردان برخاست و از حیثیت و آبروی زنان دفاع کرد و شایستگی زن را در اجتماعی نشان داد و مادری داغ‌دیده بود و مهر مادری در سینه داشت. آری او از عشق پاک ، جدایی و انتظار ، آرزوی دیدار یار ، دلدادگی و محبت تصاویری زیبا و شاعرانه و پر احساس ترسیم کرد. او در اشعارش به اوضاع زمان- که دختران را بی‌رضایت او شوهر می‌دهند- اعتراض می‌کند ، علیه محرومیت زنان قد علم می‌کند و علیرغم تهمت و افترا به حضور او در جامعه ، از حیثیت زن دفاع می‌کند و در نهایت به دلیل پایداری و استقامت و دفاع از حق ، محبت و علاقه مردم را جلب می‌کند و متحجران را به عقب می‌زند. او از پایمال شدن زنان می‌نالید ، از نبود آزادی برای زنان فریاد می‌کشد و به ترسیم وضع نابهنجار زمان می‌پردازد. البته از موضع اعتراض و نگرانی. این بانوی عالم و معرفت‌پرور آذربایجان ، یاور محرومان و ستمدیدگان می‌شود. از رنج‌دیدگان شهر دلجوئی می‌کند بطوریکه منزلش میعادگاه دادخواهان می‌شود و مردم از هر سوی شهر برای دادخواهی بدو پناه می‌برند و پیش این بانوی مکرمه سرازیر می‌شوند و او را «خان قیزی» خطاب می‌کنند و از او امید یاری و مساعدت دارند.

«خان قیزی» برای آبادانی شهر خود فعالیت‌های فراوان می‌کند از جمله قناتی که او ساخته است امروز هم با نام «خان قیزی بولاغی» پا

برجاست. او برای دیدن وضع مردم به گوشه و کنار شهر و شهرهای دیگر سفر می‌کرد و دست نیازمندان را می‌گرفت. او در نتیجه این خدمات ارزنده‌اش بود که علیرغم تهمت و افترای مرتجعان زمان، در بین مردم فقیر محبوب شد و مردم در تعریف نجابت، زیبایی، سخاوت و شجاعت وی ترانه ساختند و داستانه‌ها پرداختند.

شاعره بزرگوار اواخر عمر خود را در غم فرزند از دست داده‌اش در بستر بیماری گذراند اما باز هم اشعارش رنگ و بوی شخصی نیافت و باز هم از غم مردم گفت و از مردم سرود. شاعره چنان شهرتی یافته بود که شاعران شهرهای مختلف به دیدارش می‌شتافتند. الکساندر دوما نویسنده معروف فرانسه از دیدار خود با ناتوان بسیار مشعوف بوده و در سیاحت‌نامه خود از دیدارش با ناتوان سخن رانده است.

او علاوه بر ذوق شعر، در اسب سواری، پرورش اسب مهارت داشت و جوانزی نیز دریافت کرد. کارهای هنری و دستی بازمانده از او نیز تعجب‌بازدید کنندگان را برانگیخته است. در هر صورت اواخر عمرش بسیار سخت و ناگوار بود بطوریکه با مرگ شوهرش، زندگی بر او تنگ‌تر شد بویژه خانواده شوهر اولش اموال او را گرفتند و او در کنار مسکینان و بی‌چیزان ماند و به سال ۱۲۷۵ هجری شمسی دارفانی را وداع گفت.

مرگ غمانگیز وی همه آذربایجان را در ماتم غم فرو برد. مجلات که در آذربایجان تازه در حال پاگرفتن بود در غم او نوشتند. شاعران، مرثیه سرودند و از غروب خورشید آذربایجان به فریاد آمدند.

مجسمه‌های این شاعره بزرگوار در چندین شهر از جمله شهر باکو پایتخت جمهوری آذربایجان برپاست اما در برابر عظمت شخصیت و خلاقیت و خدمت وی به بشریت چه ناچیز؟!

زن در آفرینش عاشیقه‌ها

گفتیم که سیمای حقیقی زن در آذربایجان را می‌توان در آفریده‌های فولکلوریک مردم مشاهده کرد زیرا در این آفریده‌ها زن را به گونه‌ای که مردم دوست می‌دارند زینت داده‌اند و بدانگونه که می‌پسندند می‌آفرینند. در هر سه گونه از منظومه‌های آذری (حماسی، حماسی-عشقی، عشقی) سیمای زن هماهنگ با مضمون منظومه خلق شده است. در منظومه حماسی زنانی چون بانو چیچک، سالجان خاتون، نگار، هاجر و ... در کنار زیبایی سحرانگیز خویش از شجاعت، دلاوری و جنگاوری برخوردارند و در راه آزادی وطن و ایل خویش از دشمنان، شمشیر به دست می‌گیرند و همدوش با دلاور مردان خویش به مبارزه روی می‌آورند. در منظومه‌های حماسی-عشقی زنانی چون عرب زنگی، رعنا خانیم و ... زیبایی و محبت از یکسو، جنگ و دلاوری از دیگر سو چاشنی زندگی پرتلاطم و هیجان قهرمانان منظومه‌هاست. اما در منظومه‌های عشقی زنان منظومه چون اصلی،

گولگز ، پری ، سارا و ... در راه وصال به عاشق خود به رفتارهای انسانی چون وفاداری ، صداقت ، پاکی ، نجابت ، فداکاری و تحمل دردها و رنجهای دوران متوسل می‌شوند. ناگفته نماند هر یک از این گونه‌های منظومه به زمان خاصی تعلق دارد ؛ از جمله داستانهای حماسی دده قورقود به دوران پیش از اسلام مربوط می‌شود ، داستانهای کوراوغلو به قرن ۱۵ و قاجاق نبی به سده پیشین منسوب است ، همینگونه منظومه‌های دیگر در سده‌های مختلف رخ داده و آفریده شده‌اند. بی‌شک در آفرینش منظومه‌ها ، اوضاع اجتماعی- سیاسی- فرهنگی دوران ، همچنین محیط آفرینش در روند شکل-گیری شخصیت قهرمانان و پروسه منظومه تأثیر داشته است.

مضمون اصلی منظومه‌های عاشقانه دوری و جدایی ، آرزوی وصال و قصه حرمان و حسرت است. در منظومه عاشیق قوربانی ، پری دختر زیبا و وفاداری است که در راه سوگلی خویش به انتظاری طولانی و تحمل دردها و مصیبت‌های فراوان طاقت می‌آورد. (عاشیق قربانی نخستین عاشیق آذربایجانی که دیوان کاملش به دستمان رسیده است و در دربار شاه اسماعیل ختانی در مجالس شعر شرکت داشته است) شاه صنم در منظومه عاشیق قریب ۱۶ سال در انتظار برگشت یار خویش صبر می‌کند. هر چند که خواستگاران فراوان دارد اما به عاشیق قریب فقیر و بی‌کس اما دلاور و عاشق دل بسته است و به این عشق وفادار می‌ماند. عاشیق قریب برای تهیه جهیزیه سنگینی که برای شاه صنم مقرر کرده اند ۱۶ سال در دیار غربت از طریق خلاقیت‌های هنری تلاش می‌کند و با دهها حادثه روبرو می‌شود. گولگز دختر زیبایی است که دل به عاشیق عباس توفارقانلی (عاشیق بزرگ آذربایجان در زمان

شاه عباس صفوی است که دیوانش امروز در دست است) سپرده است هر چند که زیبایی خیره کننده‌اش شاه ستمگر ایران - شاه عباس کبیر را واداشته است او را به دربار شاهی ببرند و در حرمسرا طعمه شاهانه‌اش سازند اما این سوگلی پاک و نجیب ، عاشیق عباس را بر شاه ترجیح می‌دهد؛ چرا که عاشیق عباس نیز دل در گرو او دارد و برای وصال به یار خویش با ساز و سخن به جنگ شاه غدار می‌رود.

از توفارقان تا اصفهان همراه کاروان به راه می‌افتد و در سرای شاهی با هنر ساز و سخن به مقابله با حیل‌های شاه عباس می‌نشیند و سوگلی خویش را در این مبارزه تن به تن از شاه می‌ستاند و به ایل خویش برمی‌گردد

زمینهٔ خلاقیت این منظومه‌ها ، نشان دادن حرمانها ، حسرتها ، رنج و عذاب زنانی است که در آن دوران تحمل می‌کرده‌اند. سیمای این زنان مبتین اوضاع نابسامان اجتماعی - سیاسی است و در هر اوضاع و احوالی ، سیمای زنان این منظومه ، مجسمه پاک و وفاداری ، عشق و محبت ، حسرت و درد است و بیانگر ستمی است که بر زنان می‌رفته است و زنان این منظومه‌ها از نجابت ، عشق ، صداقت حماسه‌ها آفریده‌اند.

حوادث این منظومه‌ها بسیار اندک است اما عاشیقها که راویان داستانهایند هفته‌ها و ماهها با ساز و شعر قصه را دنبال می‌کنند در حالیکه می‌بینیم کل داستان را می‌توان در چند دقیقه تعریف کرد. عاشیقها از این روایت‌های طولانی چه انتظاری و چه هدفی دارند؟ هدف یکی است و آن نشان دادن صمیمیت ، صداقت ، پاکي ، نجابت ،

فداکاری، محبت و ... است و جا انداختن سیمای دوست داشتنی زنی که این همه را در خود دارد.

جا دارد، نظری کوتاه به داستان سارا داشته باشیم: سارا دختر زیباروی و ساده‌ی یکی از روستاهای آذربایجان است. زمان وقوع این داستان به دوران معاهده گلستان و ترکمنچای برمی‌گردد که بین دولت روس و ایران بسته شده و آذربایجان به دو قسمت تقسیم شده است که یک قسمت آن زیر سلطه روس رفته است. سارا دختر زیبا رخ و ساده‌ای که مادر خویش را در دوران کودکی از دست داده و تنها با پدر خویش «سلطان» بزرگ شده و اینک دل به جوانی ساده از روستای خویش داده است که او نیز کار ساده‌ای چون شبانی دارد. چون برای چرانیدن گوسفندان به ییلاق می‌رود، در این حین خانی از آن سوی ارس به روستای آنان می‌آید و زیبایی سارا چشمان هیز او را خیره می‌کند تصمیم می‌گیرد به هر قیمتی شده، سارا را یار خود سازد و تهدید می‌کند که اگر سارا را بدو ندهند بزور ستانده و تمامی روستا را زیر و رو خواهد کرد. هر چند که سلطان پدر سارا در برابر او مقاومت می‌کند اما سارا به ظاهر می‌پذیرد که لباس عروسی خان را برتن کند تا از خونریزی و قتل و غارت روستائیان جلوگیری کند لباس عروسی برتن می‌کند و رهسپار ایل خان که در آن سوی ارس است می‌شود اما موقع گذر از پل رودخانه، خود را به جریان رود خروشان می‌اندازد تا دست نامحرم بدو نرسد.

آری داستان سارا به همین سادگی است اما دنیایی محبت، صداقت و عشق در آن نهفته است و از آن رازی بزرگ ساخته است بطوریکه عاشیقاها ماهها به روایت آن ادامه می‌دهند تا

بتوانند عظمت ، صداقت ، وفاداری و فداکاری این دختر ساده آذربایجانی را نشان دهند ، پرداخت این داستان در دل روستائیان ساده آذربایجانی و زبان شیوای عاشیقهها صورت گرفته است. این حادثه در زمان خود چنان انعکاس در اکناف آذربایجان یافت که شاعر بزرگ آذربایجان ، ابوالقاسم نباتی با تخلص «خان چوبان» شعری زیبا در بیان صداقت و پاکی سارا سرود و ترانه معروف «آپاردی سئلر ساران» در این زمینه ورد زبانهها شد. یادآوری این نکته ضروری است که هر بیت از شعر او بیانگر مسائل سیاسی- اجتماعی آن دوران است و به همین خاطر چون در ابهامی بزرگ باقی مانده است و در حقیقت رمز و رازهای سیاسی- اجتماعی آذربایجان است که در دوران پنجاه ساله خفقان پهلوی کسی را یارای پرداختن بدان نبود. سیالتیت و عشق زلال از یک سو ، خفقان سیاسی از سوی دیگر ، هاله‌ای از ابهام دور این منظومه کشیده است.

سیمای زن آذربایجان: زینب پاشا

یکی از زنان دوران مشروطه زینب پاشاست او پیشتاز بیداری زن ایرانی است که از آذربایجان سر برافراشت و مهر سکوت تاریخ ستم- دیده زن ایرانی را از لب برداشت و زنجیر سنن و قوانین فئودالی را گسست و به همراه زنان قهرمان تبریزی علیه ستم پیشگان و مستبدین به پا خاست و همدوش مردان ، حتی بیشتر از مردان تفنگ به دست گرفت و به جنگ پلیدیها و پلشتی‌ها رفت. او معروف به (بی- بی‌شاه زینب) ، (زینب باجی) ، (ده باشی زینب) و نهایتاً (زینب پاشا) بود. در بین مردان مبارز تبریز از احترامی خاص برخوردار بود و آبروی زنان به شمار می‌رفت و نشان داد که در میان زنان نیز مبارزان راه آزادی و حق‌طلبان بسیارند. آری زینب پاشا در سلک قهرمانانی چون نگار همسر کوراوغلو ، هاجر همسر نبی قرار دارد اما او حتی همسری ندارد و به پاس و احترام زنان و دفاع از حریت و آزادی به پا خاسته است.

او در محله قدیمی تبریز- عمو زین‌الدین در یک خانواده فقیر به دنیا آمده و روزگار سخت و دشواری را گذرانده و زندگی افسانه‌آمیزی را در این عصر پر آشوب از سر گذرانده. نخستین حرکت زینب پاشا مقارن با دادن امتیاز خرید توتون و تنباکو به یک شرکت انگلیسی آغاز

می‌گردد. تبریز نخستین شهری بود که در برابر این امتیاز به امپریالیزم به پا می‌خیزد و پرچم مخالفت را به اهتزاز در می‌آورد. تبریز با ۲۰ هزار نفر مسلح و با بستن بازار مخالفت خود را نشان می‌دهد و مأموران دولتی با زور و تهدید مردم را به باز کردن مغازه‌ها وادار می‌کنند که ناگهان زینب پاشا با دسته‌ای از زنان مسلح به تفنگ ظاهر می‌شوند و مأموران دولتی پا به فرار می‌گذارند. گروه زینب با چوب و چماق و سنگ مأموران را زیر کتک می‌گیرند و نهایتاً در نتیجه همین مبارزات و گسترش این حرکت به کل کشور، ناصرالدین شاه مجبور به لغو این قرارداد می‌شود. مبارزات زینب پاشا در این جنبش انقلابی سال‌های سال ورد زبان مردم آذربایجان بود.



سخنرانی‌های آتشین زینب و تحریک مردم علیه ستمکاران زیانزد خاص و عام بود. زینب پاشا مردان را مورد خطاب قرار می‌داد و می-

گفت: (اگر شما مردان جرات نداشتید جزای ستم‌پیشگان را کف دستشان بگذارید اگر از کوتاه کردن دست دزدان و غارتگران از مال و ناموس و وطن خود می‌ترسید چادر زنان را سر کنید و کنج خانه بنشینید و دم از مردی و مردانگی نزنید، ما به جای شما با ستمکاران می‌جنگیم). شعری که به صورت فولکلوریک از زبان زینب پاشا در کوچه و بازار خوانده می‌شد و امروز هم بعد از گذشت سالیان دراز، ورد زبان مردم است گویای شجاعت، جرات و روحیه مبارزجویانه این زن قهرمان آذربایجان است:

حکم ائیله‌دی زینب پاشا

جمله انات و فراشا،

سبز بازاری باسین داشا،

دگنگی یاغلیوم گلوم،

پاتاوامی یاغلیوم گلوم،

حرکت دیگر زینب پاشا را در جنبش مردم علیه گرسنگی و قحطی در همان سالها می‌بینیم. احتکار در سال‌های انقلاب مشروطیت بلای جان فقیران بود و محتکران و گرانفروشان برای پر کردن جیبهای خود، مردم را بیش از پیش به ذلت و مذلت می‌نشاندهند. مردم فقیر برای خرید چند قرص نان از پگاه تا شامگاه در جلوی نانوائیها صف می‌کشیدند و کمبود نان در تمامی ایران مشکل اصلی فقیران و زحمتکشان در این برهه از تاریخ بود و تبریز نخستین شهری بود که آشوب به پا کرد و قیام را آغازید و زنان تبریز به رهبری زینب پاشا قیام ایران را سامان دادند و به تمامی مردم جسارت و جرات بخشیدند. تاریخ نگاران این مقطع از تاریخ، از فعال بودن ۳۰۰۰ زن در کنار

زینب پاشا سخن می‌رانند. زینب پاشا و هوادارانش محتکران را شناسائی کرده و به انبار آنان حمله می‌کردند و آرد و گندم را از انبار بیرون کشیده و بین فقیران شهر و روستا تقسیم می‌کردند. حتی انبار قائم مقام - والی آذربایجان را گشوده و خانه‌اش را ویران می‌سازند. جسارت زینب پاشا در این حرکت که حتی منجر به کشته شدن ۳۰ نفر از زنان قهرمان تبریز شد، زیانزد مردم شد و شعرهای حماسی فولکلوریک ساخته شده توسط مردم گمنام این شهر، هنوز هم نقل مجالس است. اخبار عصیان شجاعانه زنان تبریز به رهبری زینب پاشا همه زنان ایران را به وجد آورد به طوری که چنین حرکاتی در تهران نیز مشاهده شد. حرکت زینب پاشا الگویی برای زنان قهرمان ایران و مشارکت آنان در انقلاب مشروطه بود.

مورخان، شاعران و نویسندگان دوره مشروطه هرگز نتوانستند نام زینب پاشا را مطرح نسازند چرا که او نیز یکی از قهرمانان این خیزش عظیم مردمی است.

از این گونه حرکات، حمله به انبار محتکران از طرف زنان آذربایجان و با تشویق زینب پاشا آنچنان زیاد بود که بسیاری از محتکران در این برهه، حتی از انبار خود گذشته و و از ترس مکافات زینب پاشا شهر و دیار خود را ترک کردند. مبارزه زینب پاشا در واقع قیام علیه نابرابری‌های اجتماعی و ستم طبقاتی و ستم مضاعفی بود که بر زنان می‌شد. پیکار او نبرد آشکار زن ستم دیده تاریخ ماست که آشکارا علنی شد و حتی مردان بی‌عار و زورگو را نشانه رفت. این زن قهرمان بی‌نام و نشان مرد و حتی^۱ از عواقب زندگی او خبری در دست

نیست آخرین خبر این بود که همراه کاروانی به کربلا رفت اما دیگر بعد از این از زندگی این زن غیرتمند و مبارز خبری به دست نیامد.

انقلاب مشروطیت و زنان آذربایجان

سال‌ها پیش از انقلاب مشروطیت، نهضت پامی‌گرفت و عرصه‌های سیاسی فراختر می‌گشت و حوادث سیاسی زمینه را برای جنبش مشروطه آماده می‌ساخت. زنان نیز در صحنه‌های اجتماعی فعالانه خود را نشان می‌دادند. یکی از این حوادث مربوط به امتیاز دخانیات در زمان ناصرالدین شاه و حرکت یکپارچه مردم در برابر این حرکت استعماری بود. مشارکت زنان در اعتراض به امتیاز تنباکو به یک شهر محدود نشد اما تبریز پیشتاز این حرکت بود و زنان تهریزی به رهبری زینب پاشا غوغایی آفریدند که موجب حرکت مردان نیز گردید. حرکت

زنان تبریز نشان داد که آنان پیشتاز این حرکت بوده و هیچ مصلحتی را نپذیرفتند و نهایتاً موفقیت به دست آوردند.

حرکت بعدی، زنان مربوط به کمبود نان می‌باشد. بازتاب‌های مصیبت‌بار این بحران، خود را در حرکت اعتراض‌آمیز زنان نشان داد. در این حرکت نیز که بعداً کل ایران را دربرگرفت زنان آذربایجان پیشتاز بودند و عاملان احتکار را قلع و قمع کردند و مردان دنباله‌رو آنان شدند.

با شروع نهضت مشروطه، زنان در لحظه لحظه‌های این حرکت مهم سیاسی- اجتماعی حضوری فعالانه داشتند. مورخان این دوره همگی از رشادت‌های زنان آذربایجان صفحاتی از تاریخ را مزین کرده است. عکس‌هایی امروزه در دست است که دسته‌های بزرگی از زنان مسلح را نشان می‌دهد. زنان نه تنها کارهای پشت جبهه را انجام می‌دادند بلکه دوش به دوش مردان در کارزار حاضر بودند و حتی با پوشیدن لباس مردانه در سنگرها و در کنار مردان به پیکار می‌پرداختند. کریم طاهرزاده بهزاد مؤلف کتاب قیام آذربایجان که خود یکی از یاران ستارخان بود، شرح جالبی از یکی از زنان مجروح انقلاب مشروطه در تبریز نقل می‌کند:

«روزی در انجمن حقیقت می‌خواستند یکی از زخمی‌ها را زخم-بندی کنند. مجروح اصرار می‌کرد لباس او را نکنند و بگذارند جان بدهد. تعجب کردند، بالاخره ستارخان نصیحت کرد که موافقت بکنند تا زخم او را ببندند مجروح از روی ناچاری گفت من مرد نیستم و دخترم، میل ندارم لباس از تن بکنم. ستارخان منقلب و چشمانش پر

از اشک شده گفت: ... دختر من ، من که هنوز زنده هستم ، تو چرا
به جنگ رفتی ؟

فراموش نکنیم که در اثنای این کشمکش‌ها ، جمعی از زنان تبریز
«کمیته زنان- همت» تشکیل داده و با ایجاد ارتباط با کمیته زنان در
استانبول تلاش داشتند، فریاد مظلومیت مردم تبریز را به گوش
جهانیان برسانند.



شاعران زن آذربایجان

تذکره نویسان و تاریخ ادبیات نگاران آذربایجان از صدها شاعره آذربایجان نام برده و آثارشان را معرفی کرده‌اند. صدها دیوان پر حجم به زبان های فارسی و ترکی از صدها شاعره آذربایجان امروزه در دست است که از زمره این شاعران بزرگوار می‌توان مهستی گنجوی (قرن ششم هجری)، راضیه گنجوی (قرن ششم هجری)، گلشاد (قرن ششم هجری)، فاطمه آبی (قرن ۱۱)، خورشید بانو ناتوان (قرن ۱۲)، حیران خانم، فاطمه خانم کمینه، خدیجه سلطان خانم، دلشاد، گوهر، غنچه بیگیم، رنجور شاه نگار خانم، لعل زیبا خانم، مهتاب خانم، نیمتاج خانم، پری ناز، سونا آخوندزاده که همگی در سده‌های گذشته به خلق آثار ماندگار همت گماشته و گنجینه‌هایی گرانبها برای ما به ارث نهاده‌اند نام برد. در کنار این شاعره‌ها از عاشیق‌ها و نوازنده‌های خنیاگری که با ساز و آواز خود و با سرودن آثار فولکلوریک توانسته‌اند بر گنجینه فرهنگی خلق خویش بیفزایند. از صدها عاشیق-عاشیق نبات، عاشیق صنم، عاشیق نبیرلی بادام و ... اشاره کرد که دیوان پر حجمشان امروزه در دست است.

عاشیق پری

عاشیق پری یکی از عاشیق‌های سخنور، هنرمند و حقیقت‌گوی آذربایجان است که در سال ۱۱۸۹ شمسی به دنیا آمد و در سال ۱۲۳۵ هجری شمسی دار فانی را بدرود گفت و دیوان کاملی از خود به یادگار نهاد که نام او را ابدی زنده نگه خواهد داشت. او در حالیکه در یک خانواده فقیر و بی‌چیز بزرگ شده بود اما به دلیل هنر، نبوغ، صداقت و پاکی بی‌نظیرش بزرگان زمان را به خود جلب کرد و شهرتی چشمگیر یافت. او در کنار ارس به دنیا آمد اما وقتی تحصیلات خود را به پایان رسانید به شهر شوش رفت و در آنجا فعالیت ادبی-هنری خود را توسعه بخشید و به تشکیل جلسات و انجمن‌های ادبی زنان همت گماشت. در شعر او ظلم و ستم حاکم بر جامعه مورد شدیدترین نقدها قرار می‌گیرد و شاعره بزرگوار علیه بی‌عدالتی و ستم موجود به صورت آشکار و بیرحمانه مبارزه می‌کند. عاشیق پری عاشیقی اندیشه‌ورز، پر احساس، متفکر و هنرمند بوده است که با اشعار شیوا و روان خویش تا امروز در دل مردم فهیم آذربایجان جا خوش کرده است. او در حرکت‌های اجتماعی زمان، فعالانه حضور داشته و با عالمان و شاعران دوران خویش رابطه علمی-ادبی داشته است. از جمله مکاتبه‌ها و مناظره‌های او با شاعران مشهوری چون میرزاجان مردی، جعفرقلی-خان نوا، محمد بیگ عاشق، میرزا حسن (میرزا)، اسد بیگ وزیر در

تذکره‌ها مسطور است. این تذکره‌ها از مضامین عدالت، مبارزه علیه ظلم، ترنم محبت، طبیعت، صداقت و پاکی در اشعار عاشیق پری سخن‌ها گفته‌اند. از میان این عاشیق‌ها، برخی با عاشیق‌های صاحب نامی چون عاشیق غلسگر به مناظره و اندیشه پرداخته‌اند سونا آخوندزاده به زیباترین وجهی عشق و وطن را ترنم کرده است. زیبا خانم از عشق به ایل و تبار و مردم خوب سرزمین سخن‌ها رانده و در دل خوانندگان سفارش محبت و مهر به انسان‌ها را پرورش داده است.

بسیاری از زنان به زیبایی‌ها پرداخته و به احساسات و عواطف انسانی روی آورده و صرفاً به احساسات فردی نپرداخته‌اند.

عاشیق نبات در همایش‌های بزرگ کشوری شرکت کرده از جمله در کنگره بزرگ ادبیات اوایل قرن بیستم از فرهنگ آذربایجان دفاع کرده است.

عاشیق صنم

عاشیق صنم جزو آن دسته از عاشیق‌هایی است که دیوان پر حجمی از لطیف‌ترین و شیواترین شعرها را از خود به یادگار نهاده و در نخستین کنگره عاشیق‌ها در سال ۱۹۲۸ شرکت کرده و نظر ادیبان و هنرمندان زمان را بخود جلب کرده است. از او تعداد زیادی ابیات به دست ما رسیده است که در آنها از مشکلات زنان سخن گفته است و به ستمی که در جوامع بر زنان روا می‌شود اشاره‌ها دارد بطوریکه وضع نابه‌هنجار زنان قفقاز را می‌توان از درون دیوان او بیرون کشید.

زنی هنرمند که با ساز و سخن خود به مبارزه علیه پلیدیها و پلشتیها
بپا خاسته .

عاشیق بستی

او از عاشیق‌های قرن ۱۹ است که در اوایل این قرن به دنیا آمده ،
۱۷ و ۱۸ ساله بوده است که یک رابطه عشقی بین او و یک چوپان
بوجود می‌آید ولی چوپان به دلیل مبارزه با حکومت تزاریسم توسط
مأموران ترور می‌شود ولی عاشیق بستی ، راه مبارزه او را ادامه می‌دهد
و با ساز و سخن به جنگ تیر و تفنگ برمی‌خیزد. او از عشق فاجعه-
آمیزش با شعر و ساز سخن گفته است و نهایتاً از روستای خود خارج
شده، و روستا به روستا می‌گشته و از عشق ، مبارزه ، سروده و نواخته
است. او از درد هجران با ساز و سخنش گریه‌ها سر داده و نهایتاً به
دلیل گریه فراوان چشمان خود را از دست داده است و حتی در این
زمان به پرورش و تربیت عاشیق‌های زن همت گماشته و پیش از صد
سال عمر کرده است.

بانو آقا بیگیم

انجمن مخدرات وطن را در سال ۱۳۲۸ ق. بنا می‌نهد که هدفش
دفاع از استقلال کشور ، مخالفت با وام از بیگانه و جلوگیری از واردات
کالاهاى خارجی بود. در این انجمن برخی از زنان سرشناس و همسر

مبارزان زمان شرکت داشتند از جمله همسر میرزا حسن رشديه را می توان نام برد. مورخان دوران مشروطه از هوشیاری اعضای این انجمن سخن ها رانده اند. این انجمن بارها در برابر تهدیدات روسیه تزاری و اولتیماتوم معروف آنان ایستادگی کرده و در برابر مجلس شورای ملی به تظاهرات پرداخته و از نمایندگان خواستار مقاومت و ایستادگی در برابر بیگانگان کرده است.

شاعران آذربایجان در طول زمان بسیار بوده اند اما دیوان برخی از آنان حقیقتاً از موضوع دفاع از وطن ، عشق به مردم و دوست داشتن انسانیت لبریز است و هیجانات درونی زنان بخوبی تجسم یافته است از جمله این شاعران «گلشاد» را می توان نام برد برخلاف تخلصش دلی غمگین و پردرد داشته است، زیرا مدتی اسیر عثمانیها شده و در ترکیه به صورت تبعید زندگی کرده ، درد غربت ، غم و غصه ، حسرت و وطن ، دوری از پدر و مادر ، اقوام و خویشان سراسر آثار او را در هاله ای از غم و درد فرا گرفته است دیوان کامل وی تحت غزال (تصنیف گلشاد) موجود است. او در قرن ۱۱ هجری می زیسته است و شعرهایش بیانگر آلام یتیمان و بی نوایان است. او در شهرهای مختلف بصورت اسیر برده شده اما از بازگویی غم و غصه اش دریغ کرده است با پنج زن دیگر در تبعید بوده است.

فاطمه خانیم آنی

دختر خواجه صدرالدین حسین خال است که در تبریز دیده به جهان گشود در همانجا تحصیلات خود را به پایان رساند. وفات او به

سال ۱۰۸۸ هجری قمری اتفاق افتاده است و قبرش در آغدام می‌باشد او به ادبیات کلاسیک شعر سروده است.

خدیدجه سلطان خانیم

از شاعران دوران نادرشاه است که به زندگی و آثار او در ریاض-الشعرا پرداخته شده است .

فاطمه خانیم کمینه

یکی از چهار سیمای برجسته ادبیات آذربایجان - بعد از مهستی گنجوی ، خورشید بانو ناتوان و حیران خانم است که در قرمباغ در خانواده علم و ادب چشم به جهان گشود و با خلق دیوان زیبایش در تاریخ ادبیات آذربایجان نام جاودانه یافت. فاطمه در سال ۱۱۸۸ هجری شمسی در شهر شوشا به دنیا آمد و دیوانی آفرید که سراسر ظرایف شعری ، احساسات پاک و عواطف مادرانه در آن سرشار بود و نهایتاً قلب مهربانش در سال ۱۲۷۶ از حرکت ایستاد اما قلب انسانهای پاک را همواره با اشعارش به طپش وا می‌دارد.

دیوان پر حجم وی مملو از آرزوهای پاک انسانی ، افکار بلند فلسفی و لحظات شورانگیز عشق و محبت است. در دیوان او فرهنگ غنی آذربایجان مترنم است و از داستانهایی فولکلوریک ، امثال و حکم ، اصطلاحات دیار و مردم خویش به نحو احسن بهره گرفته و از احادیث و آیات قرآن به وفور استفاده کرده و در اوج شیوایی و روانی به خوانندگانش تقدیم می‌دارد. تمامی دیوان او به زبان ترکی است.

پدرش یکی از شعرای بنام عصر با تخلص «فنا» بود و فاطمه از عنفوان کودکی در میان شعر و مشاعره بزرگ شده و نبوغ و استعداد وافرش نمود یافته و بسیاری از دوستان شاعر پیشه پدرش را به خود جلب کرده است. فاطمه تحصیلات کافی داشته و بعد از تمام مراحل ممکنه در قره‌باغ جهت ادامه تحصیل به ترکیه رفته و پس از کسب علم و ادب زمانه دوباره به سرزمین مادریش بازگشته است.

بسیاری از شاعران زمان که از دوستان نزدیک پدرش نیز بودند با شاعره ما به مناظره و مشاعره پرداخته و همگی بر روانی شعر او و نبوغش اذعان داشته و سر تعظیم فرود آورده‌اند از جمله شاعران بزرگ آذربایجان ثابت ، خانی ، سیدعظیم شروانی و پدرش آقا میرزا بیگ‌بابا (فنا) در خطاب به او شعر سروده‌اند.

تذکره نویسان همگی از زیبایی صورت و سیرت او سخنها رانده‌اند ، رفتار سنجیده و پستندیده او هر عالم و ادیبی را بخود جلب کرده و دیوان سراسر عشق و عرفان او عالمان زمان را به همنوایی با او خوانده است. او ضمن وفاداری به شعر کلاسیک آذربایجان از فرم‌های شعری عاشیق‌ها نیز استفاده کرده است.

کمینه از ماسواالله بریده و به دنیای عرفان روی آورده است. گاه ترانه‌های عاشقانه‌اش به ناله‌های زنانه تبدیل شده و فریادهای عرفانی او هر عارفی را سر ذوق آورده است. دیوان او در تذکره‌ها راه یافته و در باکو به چاپ رسیده است که گزیده‌ای از این دیوان توسط راقم این اسطوره زیر چاپ است.

حیران خانم

حیران خانم را بایستی استاد سخن زنان سخنور آذربایجان نامید. او هم عصر عباسعلی میرزای قاجار بود و با همسر او هم مکاتبه و مروده داشته است. او در سال ۱۱۶۸ به دنیا آمد و سال‌ها در نخجوان، خوی و ارومیه زندگی کرده و بسیاری از حاکمان مناطق در سایه شعر و نبوغ او آرمیده‌اند و نهایتاً در سال ۱۲۴۸ زندگی را بدرود گفت. مهمترین حادثه زندگی حیران خانم در سال ۱۲۱۸ با آغاز جنگ‌های ایران و روس اتفاق می‌افتد زیرا نامزد او عازم جبهه‌های جنگ می‌شود و دیگر برنمی‌گردد. در حالیکه حیران خانم سال‌های سال ناباورانه به مرگ همسرش، همچنان در انتظار بازگشت نامزدش می‌ماند. آری بعد از ناامیدی از مراجعت نامزدش تا پایان نیز به عشق و دلدادگی جوانیش وفادار می‌ماند و تن به ازدواج نمی‌دهد.

دیوان او نشانگر حوادث زمانه است و آرزوی ملت ایران در پیروزی علیه دولت روس از زبان این شاعره هجران کشیده بیان می‌شود و چه زیبا و لطیف. مطالعه دیوان او با شناخت آرزوهای یک زن هجران کشیده، حس ترحم عمیق نسبت به او را بوجود می‌آورد. این ترحم گاهی تا مغز استخوان نفوذ می‌کند و خواننده را در غم‌های او شریک می‌سازد. هر گاه نامه‌ای از نامزدش دریافت می‌کند اشعار شورانگیزش سروده می‌شود که در دیوان کمتر شاعر عاشق و وفادار می‌توان نمونه‌اش را یافت.

حیران خانم با موسیقی آشنا بوده و در نواختن آلات موسیقی مهارت داشته است. تسلط عمیقی به زبانهای ترکی و فارسی و ظرایف

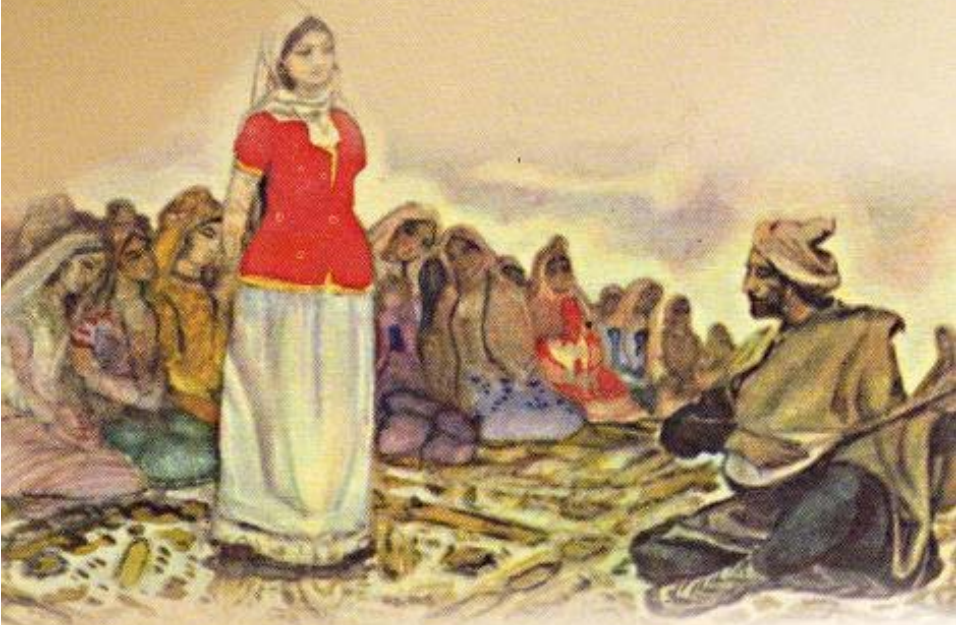
ادبیات کلاسیک هر دو زبان داشته و غزلیاتش همسنگ حافظ و صائب و فضولی است. در اشعار او مکنونات قلبی یک شاعره حساس، زودرنج، وفادار، امیدوار و هجران کشیده نمایان است.

نسخه‌های خطی دیوان او بسیاری از کتابخانه‌های خاورمیانه و اروپا را مزین کرده است و بارها و بارها در کشورهای مختلف از جمله ایران به چاپ رسیده است. خوشبختانه نسخه‌ای زیبا و اصیل از دیوان ترکی و فارسی او در کتابخانه ملی تبریز موجود است و این دیوانش بارها در تبریز چاپ شده و به دست دوستداران رسیده است.

و اما شاعره‌های امروز آذربایجان

قرن حاضر را می‌توان اوج آفرینش‌های شاعره‌های آذربایجان نامید. چرا که دهها شاعره بزرگ که کمتر نمونه‌ای در ادبیات جهان می‌توان در قیاس با آنان یافت پا به عرصه وجود نهاده و با مبارزه‌های جانفزا توانسته‌اند از بالندگی فرهنگ آذربایجان در میان فرهنگ‌های ملت‌های فرهیخته امروزی دفاع نمایند. بسیاری از این شاعره‌ها خود از مبارزین صحنه‌های سیاسی-اجتماعی کشور بوده‌اند و نقش بسزایی در روند حوادث و شکل‌گیری تاریخ کشورمان داشته‌اند از جمله این بزرگان می‌توان از مروارید دل‌بازی، مدینه گلگون، حکیمه بلوری و ... نام برد که ذکر لیستی از نام این بزرگان طولانی است و متأسفانه آثارشان در وطن خود آنان- آذربایجان ایران- هنوز هم ناشناخته است هر چند که در دنیا، مردم کشورهای مختلف با زبان خود با آثار این بزرگان آشنايند.

نسل امروزی این بزرگان نیز شایسته ذکرند ، سخن گفتن از آثار
ارزنده بزرگانی چون مرضیه احمدی اسکویی ، سید حمیده رئیس زاده
«سحر» نگارخانم و ... در این مجال اندک ممکن نیست و حق مطلب
را در اثری دیگر ادا خواهیم کرد.



انتشارات اندیشه نو

نشانی: تهران، میدان انقلاب، پاساژ فیروز، اندیشه نو

تلفن: ۶۴۲۷۳۷۱

قیمت: ۶۰۰ تومان